

در مجلس ساینز گریشت و ساینز بر سر آنحضرت از معجزات بود و لیکن میگوید و آنهم بود بلکه گاه گاه می بود و احتیاج فقال گفت
 راهب انظر الی فی الشجرة مال علیها کتبت بسمی ساینز درخت که میل کرد و بروی فقال انشدکم البدر فتح بزمه و ضم شین سوال کنشتم
 شمارا طلب میکنم از شما بخدا جواب این سوال ایکم و ایه کدام یکی از شماست قریب دی و دوست و متولی امر وی شساروا
 ابوطالب گفتند ولی وی ابوطالب است فلم نزل یناشد پس همیشه بود و راهب که طلب سوال میکرد ابوطالب را بنیاد گوید
 بر تو که بازگردانی محمد را بکوه گاهداری او را از کید دشمنان که میبود نصاری اند حتی رده ابوطالب تا باز گردید و فرستاد ابوطالب آنحضرت
 را بکوه آورده اند که راهب می رسید که بسا و او را بر دم بر بند و آنها در مقام شستن وی شوند و ترندی و حال آورده اند که درین سینه هفت تن
 از روم آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم می بستند و قصد قتل وی بودند پس پیش آمد بجزیر او گفت چه چیز آورده است شمارا و بنیاد گفتند این
 پیغمبر درین ماه بیرون آمدنی است پس کسب رای نمایند که مردم ابریزند ایچند تا آنکه اگر بیایند بکشند بجزیر او گفت خبر دهید شمارا که اگر خسته باشد
 خدا امری را که تقدیر کند میتواند هیچ یکی از آدمیان که تغییر دهد آنرا گفتند نمی توان گفت پس بیت کعبه با وی و محبت و زریه با وی و محبت
 ابوبکر بلال را چون ابوطالب آنحضرت را بجانب کوه گردانید و فرستاد و آنحضرت ابوبکر بلال را زود در راهب من لکلمک و از بیت و توشه داد
 آنحضرت را راهب از کاک و روغن زیت روانه الترمذی بدانکه در حدیث گفته اند که فرستادن ابوبکر بلال را همراه آن حضرت بکوه درین قضیه
 صورت دارد و حال آنکه بلال هنوز مخلوق نشده و ابوبکر در آن وقت صبی بود و خرد تر از آنحضرت بمانند و در سلال و ابوبکر در آن زمان مخبریده بود
 بلال اولتذاتی بی این حدیث تضعیف کرده و بعضی حکم بطلان آن کرده و حافظ ابن حجر در اصباغه گفته که حدیث رجال وی ثقانته و محکم است
 در وی مگر این لفظ و تواند که درج باشد مقطع از حدیث دیگر بطریق و هم از بعضی روایات و جزئی گفته است که رجال بن حدیث رجال صحیحین
 و ذکر ابی بکر و بلال غیر محفوظ است و عدد کرده اند از ابی بکر و بلال شاید که در آن وقت مولود نشده بودند بر ۰۲ و عمرن علی بن ابیطالب
 قال کنت مع انبی صلی الله علیه و آله و سلم مکه را وایت است از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت بوم با آنحضرت در مکه فخر جانی بعضی از آنها
 پس بیرون آمدیم در بعضی نواحی مکه و نحو و ناحیه سوی نما استقبله جل و الا شجر الاله هو لقیول پس نیاید آنحضرت را کوهی و نه درختی مگر آنکه
 وی میگفت السلام علیک یا رسول الله ظاهر است که علی رضی الله عنه نیز می شنید آنرا و احتمال دارد که علم وی رضی الله عنه با خیار آنحضرت
 باشد صلی الله علیه و آله و سلم روانه الترمذی والداری ۰۳ و عمرن انس ان انبی صلی الله علیه و سلم اتی بالبراق لیلته اسری به مجامسیر جا
 روایت است از انس که با آنحضرت آورده شد براق در شب اسرا الحاکم کرده زین بسته فاستصعب علیه پس تندی و سستی کرد و بر آن
 بر آنحضرت وزود را فرستاد و سواری نداد فقال له جبرئیل امجد ففعل به پس گفت مبراق را جبرئیل آیا به محمد این می کنی تندی سستی
 نماز یک حد اگر صلی الله علیه و آله و سلم از شده است ترا هیچ یکی بزرگتر بر خدا از وی و ازین عبارت معلوم میشود که برین براق ایضا
 و دیگر هم سوار شدند تا ختم سواری آن بنجامت لانی باشد و در باب المعراج این سخن مذکور شده است و الله اعلم قال فارض عن سرقا
 گفت انس پس سحبت از براق در وان شدخوی روانه الترمذی و قال به حدیث غریب ۰۴ و عمرن بریده قال قال سوال
 صلی الله علیه و آله و سلم لما اتینا الی بیت المقدس گفت بریده که گوی گفت پیغمبر خدا هر گاه که رسیدیم ما بیت المقدس قال جبرئیل

با صبه اشارت کرد و جبرئیل ناکشت خود خرق بهما الحرس درید و پاره کرد و سوراخ کرد و ناکشت سنگ را فاشد به البراق پس براق
 را بدان بست و در باب سراج از حدیث انس گذشت که براق را بجلقه بست که انبیای دیگر بر آن بسته بودند گویند که مراد بجلقه ضمیر
 حلقه است و شاید که مسدود شده باشد پس خرق کرد و آنرا جبرئیل با دست رواه الترمذی ۵۰۰ و عن یعلی بن یفیع تمنا نیه و سکون مهله
 بن ممره بن یسیر و تشدید التفتی نسبت بهتیف که یکی از اجداد اوست صحابی است حاضر شد حدیثه و خیر را بفتح حنین و طاعت
 را قال ثلثه اشیا را ایتمامن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت یعلی بن یسیر است که دیدم من آنرا از ان حضرت بنی امی بن سیر
 از مر را ببینم یعنی علیه در انشای آنکه ما سیری کنیم همراه آنحضرت تا گاه گذشتیم شتری که آب کشیده میشود بروی سائیه بسین مهله و نو
 شتر آب کش فلان راه البعیر جرجس هر گاه که دید آنحضرت را شتر آواز کرد و فریاد بر آورد و جرجره آواز کردن گلوئی شتر فوضع حانه
 پس نهاد شتر گردن خود را یعنی بر زمین و جران کبیر حیم و خفت را پیش گردن شتر تا منفره وقت علیه انبی پس آگاه شد یا ایستاد و برو
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فقال این صاحب هذا البعیر پس گفت آنحضرت که باست صاحب این شتر فجا به پس آمد صاحب شتر نزد
 آن حضرت فقال یعنی پس گفت آنحضرت بفروش این شتر را بدست من قال بل نهبه لک گفت صاحب شتر فروختن چه باشد
 بلکه می خشم ما آنرا ترا یا رسول الله و انه لابل بیت ما لم نعیشته غیره و بدستی این شتر در کسان خانه راست که نیست مرایشان را بسبب
 زندگانی جز این شتر قال اما اوذرت هذا من امره گفت آنحضرت اما چون ذکر کردی تو از شان و حال آن شتر پس طلب من یکم خرید
 آن اولیکن و صیبت می کنم خبر داری وی فانه شکلی کثرة العمل و قلته اعلف فاحسنوا الیه زیرا که بدستی وی گله کرد بسیاری کاه
 و شفت خود را وی علف را پس یکی کفید بسوی وی ثم سرنا حتی زلما نزلنا لافنام انبی یعلی بن مره میگردد پسر سیر کردیم تا آنکه فرو آمدیم
 جای فرو آمدن این خواب کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فاجارت شجرة لاسق الارض پس آمد درختی که می شکافد زمین اجسی شسته
 تا آنکه پوشید آن درخت آنحضرت را ثم صحبت الی مکانها پسته باز گشت آن درخت بجای خود فلما استبقوا رسول الله پس هر گاه
 که بیدار شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ذکر کرد که ذکر کرد من مر آنحضرت را آمدن درخت را و باز گشتن آنرا فقال پس
 گفت آنحضرت بی شجرة اسادت ربها فی ان سلم علی رسول الله این درختی است که دستوری خواست پروردگار خود را که سلام
 کند بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فان لها پس دستوری داد خدای تعالی آن درخت را قال گفت یعلی بن مره و این سوم چیز
 است که دیدوی بر آنحضرت ثم سرنا فرنا بما لپستر سیر کردیم ما پس گذشتیم تا بی وجوی که آنجا بود فاته امراة بان لها به حنة
 پس آمد آنحضرت رازنی با پسری که مر آن زن را بود و بود بان پسر خون و دیوانگی فاخذ انبی صلی الله علیه و آله و سلم بخبر پس گفت
 آنحضرت سوراخ منی آن پسر را و من بفتح میم و کسر خا و کسر میم نیز آمده فقال پس گفت آنحضرت اخرج فانی محمد رسول الله سرون ای پس
 بدستی من محمد فرستاده خدا تم سرنا فلما رجعا مرنا بذاک الما لپستر سیر کردیم ما پس هنگامیکه گذشتیم تا بان آب فسا لها عن الصبر
 پس سپید آنحضرت آن زن از حال آن کودک که دیوانه شده بود و فقالت پس گفت آن زن و الذی بعثک باحق ما را بیامنه
 ریبا بعدک سوگند بان خدای که فرستاده است ترا راستی ندیدیم ما از ان کودک مکر و می که در شک اندازد و بعد از مفارقت تو طبعیت

بعیت که ابرار و حسابا المسلمین است و طلقت اربابین بقیه المومنین و رواه فی شرح آیه ۶۰ و عن ابن عباس قال ان امرأه جارت
 باین نهادی رسول الله گفت ابن عباس که زنی آورد پس می که او را بوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم تقالت پس گفت آن
 یا رسول الله ان ابی به جنون برستی این سیرن بوی دیوانگی است و انه لیاخذ عند غنائنا و عشا و بدستی جنون بگیرد او را
 نزد بامدادگاه و ما و شبانگاه ما لمح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صدمه و دعا پس مالید بخت مبارک خود آنحضرت سینه ان سیر را
 و دعا کرد و فتح ثقت پس تی کرد آن سیرتی کردنی ثقت بشکسته و تشدید شده فی و خرج من جوفه مثل حجر و الاسود لیسلی و بیرون آمد از شکم آن
 پس مثل سگ بچه سیاه که می جنبه و می و فی الصراح جزو کبیر جسم و سکون آنچه سباع چون سگ و گرگ و خرس جز آن رواه الحدیث
 ۶۰ و عن انس قال جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هو جالس خمین روایت است از انس گفت آمد جبرئیل بسبی آنحضرت
 و آنحضرت نشسته بود و اندک گین قدر تفتاب باله من فعل اهل کت و حالیکه تحقیق رنگین شده بود آنحضرت بخون از باعث کرد او را
 اهل که مراد و زراحت که دندان مبارک شکسته بود و جراحی در خیاره شریف رسیده فقال انس گفت جبرئیل یا رسول الله صل تحب ان
 نریک آیة یا دوست میداری که بنام ترا عذابی و بجزه قال نعم گفت آنحضرت آری بنام نظر الی شجرة من راتہ پس نگاه کرد جبرئیل بسوی
 درختی از پس خود و پس آنحضرت فقال انس گفت جبرئیل یا آنحضرت ارفع بها بخوان این درخت را فدعا بها پس خواند آنحضرت درخت را
 فجارت پس آمد درخت فقامت بین یدیه پس یا ایستاد آن درخت پیش آنحضرت فقال مرافقه جع پس گفت جبرئیل فبر ما آن درخت را
 پس باز کرد و وقام بها پس امر کرد آن حضرت آن درخت را و جهت پس گشت فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 و سلم حسی حسی پس است مرا پس است مراد تسلی و دفع خزن و شدت این که است از پروردگار من و در بنجا دلالت است بر آنکه او
 خارق عادت مؤثر است و حصول یقین و دفع غم و خزن و بر آنکه کسی که قرب و کرمت در نگاه حق باشد اگر غمی و خرنی از دست ادا
 برسد صبر کند و الا اجر علی قدر تعجب رواه الحدیث ۶۰ و عن ابن عمر قال کنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی سفر فاقبل اعراس
 گفت ابن عمر بودیم ما بان حضرت در سفری پس پیش آمد با نشینی فلما و انا قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان لا اله الا الله
 لا شریک له و ان محمدا عبده و رسولہ پس هرگاه که نزدیک شدن اعرابی گفت مراد آنحضرت گوای سیدی بود خدایت خدا و سلامت محمد
 قال من شہد علی ما نقول گفت اعرابی که گوای سید بر آنچه میگوید یعنی از هر نفس آویسان قال من شہد علی ما نقول گفت آنحضرت گوای
 سید به این درخت و سلمه فتح سین لام نام نوعی از درختان بلند خاردار است فدعا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 علیه و آله و سلم و هو شامی الوادی و آنحضرت بکراته وادی بود و فاقبلت تحت الارض پس وحی آمد بر آن درخت و حالیکه می شکست زمین را
 خدی فتح خار میزد و تشدید ال شکافتن زمین را گونید حتی قامت بین یدیه تا آنکه ایستاد آن درخت پیش آنحضرت فاستشهد بانکما پس
 طلب شهادت کرد آن حضرت از آن درخت سه بار شهادت ثلثا انکما قال انس گوای داد آن درخت سه بار که واقع بچنین است که گفت آنحضرت
 از صدق رسالت وی ثم جئت الی منتهای پست باز گشت آن درخت بسوی جای و ندین خود یعنی همانجا و فریت که از آنجا آمده بود
 شجر جارت له عوته الاشجار ساجدة تمشی الیه علی ساق بلا قدم رواه الحدیث ۶۰ و عن ابن عباس قال جابر اعرابی الی رسول الله

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال ما اعون اهلک نبی گفت لبس عباس آمد اعرابی بسوی آنحضرت گفت بنحو دلیل شناسم کہ تو منبری قال ان دعوت ہذا لعنق من اہلہ ائمتہ شہدالی رسول اللہ گفت آنحضرت باین دلیل شناس کہ جو انہم من بن خوشہ را ازین ازمنا گوہی وہ کہ من منیر خدا ام وان یفتح ہمزہ است بحسب ان خبر وہیت است یعنی اگر جو انہم دعوت کہ برین مہملہ سکون فان مجرہ وقاف خوشہ خرما چنانکہ غنق و خوشہ انکو کہ فی الصراح قد عاہ رسول اللہ پس خواند ان علق پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جعل نزل من اللہ لیس ان علق کہ فرود آید از درخت خراحتی سقط الی انہی تا آنکہ افتاد بجانب پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یعنی گوہی داوادم قال اربع فعاوہیہ گفت آنحضرت برگرد بجای خود پس گشت فاسم الاعرابی لیس اسلام آورد ان اعرابی رواہ الترمذی وصحیہ ۱۰۰۰ وعن ابی ہریرۃ قال جازوب الی راعی غنم گفت ابوہریرہ آمد گرگی بسوی چرانندہ گو سفندان فاخذنہا شاة پس گرفت گرگ از ان گو سفندان گو سفندی را فطلبہ الراعی حتی اتتہ عمامہ لیس حبت گرگ ان چرانندہ تا آنکہ کشیدہ گرفت آن شاة را از وہ ان گرگ قال فصعد الذئب علی تلک گفت ابوہریرہ پس بردت گرگ بر تودہ ریگی فاقعی پیش گشت آن گرگ بر آن برضعی کہ گرگ می نشیند کہ رانہا بر زمین سد و پای ہارا ایستاد و ہیداردونی الصراح افتعا بکون شستن سگ و استغفر و در آورد و در میان ہر دو پای خود استغفر بشکلہ ففام و در میان پای گرفت سگ و قال قد عدت الی رزقہ لیس گفت گرگ تحقیق قصد کرد من یا قصد کردی تو بسوی رزقی کہ داوور سائید ان رزق را خدا ہی تعالی وعدت بضم تا و فتح آن بصیغہ تکلم و خطاب ہر دو رویت و خطابت بہت اخذتہ ثم اذہمتنی گرفتہ من ان فی سیر کشیدہ گرفتنی تو ان رزق را از من فقال الرجل تاملد ان ریت کالیوم ذئب یحکم لیس گفت آن مرد یعنی راعی بجد اسوگند ندیدم من عجوبہ ما تاملد امر و زیاندیم و زکر مانند امر و زکر گرگی سخن بہکنند فقال الذئب عجب من ہذا رجل فی الخلمات بین احرثین پس گفت گرگ عجب تر ازین حال حال مردی است در خراستان میان و شکستان یعنی مرید عبارت است از ذرات شریف آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بنحو کہ ہماضی و ہما ہوکان بعد کم خبر باہر شمارا با بنچہ گذشتہ است و با بنچہ شونہ است بعد از شما قال گفت ابوہریرہ فکان الرجل یہودیا پس بود مرد از قوم یہود فجار الی انہی لیس انہ بسوی پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فاجرہ و اسلام پس خبر داد آنحضرت را تو سلمان شد صدقہ انہی پس صدیق کرد و راست گوگرد اینداورا پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ثم قال انہی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انہا امارات بین یدی الساعة این و مثال این امور نشانہا و علامتہا پیش قیامت فدا و شک الرجل ان یخرج تحقیق نزو یک است مرد کہ بیرون آید یعنی از خانہ فلما یرجع حی سجدہ فاعلاء و سوطہ یا احدث اہل بعدہ پس باز نیندرد و ونمی آید بخانہ تا آنکہ خبر رسید ہا و را ہر دو نعلین و تازیانہ وی بچیزی کہ احداث کردہ از عملی اہل خانہ و سک بعد از بر آمدن وی رواہ فی شرح اشعۃ ۱۱۰۰ وعن ابی العلاء روست است از ابی العلاء کہ ازنا بعین است عن سمرہ بن جندب کہ صحابی مشہور است قال گفت سمرہ کہ نامع انہی بودیم ما با پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تداول من قصصہ ثوبت نبوت می خوردیم از یک کاسہ یعنی در وقت ظهور مجرہ آنحضرت قصصہ بفتح قاف و سکون صا و کاسہ بزرگ من غدوۃ حتی اللیل از باد او گاہ تا شب یعنی تمام روز تقویم عشرۃ و تقیم عشرۃ می استاوندہ مروی شستند و بیان تداول است فلما فاکانت تمہ گفتیم ما پس چیزی بود کہ مدو کردہ میشد قصصہ بدان چیز قال من ای شیء عجب گفت از چه چیز عجب میکنی تو ما کانت تمہ الامن ہنا نبود کہ مدو کردہ میشد مگر از اینجا اشارت بہ الی اہل ہما

۱۰۰

و اشارت کرد بدست خود بسوی آسمان یعنی ازین عالم قدرت است و نزول برکت از آن دین یا قول سمره است و سائل ابو اعلی

یا قول آنحضرت است و سائل صحابه فافهم رواه الترمذی و الدارمی ۱۲۰ و عمر بن عبدالعزیز بن محمد بن عمرو بن ابی سلمی الصقلی علیه السلام خرج یوما

بدر فی ثمانیة و خمسة عشر رویت است از عبدالعزیز بن عمرو بن العاص که آنحضرت بیرون آمد روز غزوه بدر در سه صد و پانزده مرد

مشهور آن است که بیرون آمد در سه صد و سیصد و هفتاد و هفت از مهاجرین و دو سبت و سی شش از انصار قال اللهم انهم خفاة فاکلمهم

گفت آنحضرت و دعا کرد خداوند ایشان یعنی صحابه بر بنه پاینده پس سوار کن ایشان اللهم انهم عراة فاکسهم خداوند ایشان بر بنه نمانند

پس جامه بپوشان ایشان اللهم انهم حرا فاشبعهم خداوند ایشان گرسنگانند پس سیر گردان ایشان انفتح الله علیهم پس فتح داد و اکتفا

مرا و افاق قلبو او ما منهم رجل الا و قد رجع کجمل او جملین پس باز گشتند از فتح بدر و حال آنکه نیست از ایشان هیچ مردی مگر حال آنست که برکت

یک شتر و دو شتر و کتسو و اشعوا و جامه پوشیدند و سیر شد بجهت شتران و ثیاب و اطعمه و اموال که غنیمت کردند از شترکان همه عا

آنحضرت مستجاب شد و ازینجا معلوم میشود که اجابت دعا از قبیل غارق عادت است خصوصاً باین سرعت و خصوصیات رواه ابو داود و ۱۳۰

و عمر بن ابی سحر و عمر بن رسول الصقلی علیه السلام قال رویت است از عبدالعزیز بن مسعود از آنحضرت که گفت انکم منصورون بدر

شما یاری داده شدگانید از جانب پروردگار و صبیون و یابندگان اشیاء و اموال او مفتوح لکم و فتح کرده شد گانید مرثا یعنی فتح کرده میشود

مرثا را بداد و انصار و این بشارت است و خبر دادن صحابه با آنچه در زمان آئید واقع خواهد شد من ادرك ذلك ثم فلیتقوا الله پس هر که در باب

آنرا از شما پس باید که تقوی و زود بپسزد از عذاب خدا و لیا م بالمعروف و لعینه عن المنکر و باید که امر کند بشرح و نهی کند از خطای آن یعنی

بمنظر تقیه اعتدال رو و در اثر و بط و اسراف و اتراف و یقینت و این تلخیص است بقول حق سبحانه الذین ان کناسم فی الارض اقاموا الصلوة و

اتوا الزکوة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر رواه ابو داود و ۱۳۰ و عمر بن جابر بن یهودیه بن ابل حیرت شاه مصلیته روایت است از جاب

که زنی یهودیه از اهل خیره که نام وی زینب بود زن اسلام بن مشک زهر کرد و گوشتد بر بیان کرده شده را و مصلیته فتح سیر و سکون و صلوة

و کسرام و تشدیدت حائیه از صلی یعنی بر بیان کردن تم ابدتها رسول الله سیر بهیدیه فرستاد آن امر غیر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم

آورده اند که آن زن پرسید که آنحضرت از کوسین کدام عجبی خوش تر دار و گفتند ذراع پس بزکی داشت آن ذراع کرد و در وی زهر

انداخت که در ساعت بکشد و در ذراع و کتف بیشتر کرد و پیش آنحضرت و صحابه که حاضر بودند بنهاد فاخته رسول الله علیه و آله

سلام الذراع فاکل منها پس گرفت آنحضرت ذراع را پس خورد از آن اکل و مطن من اصحابه همه خوردند و گوی از یاران آنحضرت

یا آنحضرت فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از شعوا ایدکم بر دارید دستهای خود را از شاة و نخورد و ارسالی

فدعا او کس فرستاد آنحضرت بسوی آن زن یهودیه پس طلبید او را فقال سمعت هذه الشاة پس گفت آنحضرت زهر کرده تو این کوسین را

فقال من اخبرک پس گفت یهودیه که خبر کرد و ترا قال اخرتني هذه فی یری گفت آنحضرت خبر داد مرا این چه در دست من است للذراع

گفت مرد ذراع را یعنی اشارت بهنده بذراع کرد و قالت نعم گفت یهودیه آری زهر کرده ام درین قلت انکان نبیا فلن یضیر و گفتم اگر

و می پیغمبر پس زبان نمیکند او را جهت آنکه زهر تا شیر نمیکند موت در انبیا یا سبب آنکه موت آنحضرت پیش از تمام موت و اکمال و کمال

متوقع نیست و در احتمال اول خلیان میکند آنچه میگوید که فوت آنحضرت بتاثر زهری شد که در خیر خورده بود اما این روایت صحیح نیست
 و در حدیث آمده است که کسی گفت بان حضرت صلی الله علیه و آله وسلم که ترا تاثير ميکند هر سال زهری که داده بودند و خیر فرمودند
 گویا آنکه تقدیرت و خواسته خداست نه روان کمین بنیاست خزانة و اگر نیست و بی پیغمبر خدا آسایش می یابیم و خلاص شویم از وسوسه
 نعم ما عهدنا رسول الله من درگذشت از ان زن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و لم یلقها و سزا نداد او را و عذاب نکرد و نوبت
 اصحابه الذین اکلموا من الشاه و مردند اصحاب آنحضرت که خوردند از ان شاه و آنچه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم علی کالمه یخون
 نشد آنحضرت بر میان و گفتن خود من اهل الذی اکل من الشاه و اجبت زهری که خورد و از گوشت تا ما و زهر بدر رو و دتن لطیف وی ازین
 کشا من باک کرد و حجه ابو بنده بالقرن و اشرفه و حیاست کرد آنحضرت را ابو بنده بن شاخ و کار و و هو مولی لنبی سیافه من الانصاری
 و آن ابو بنده مولی بود و مزی سیافه را انصاری است از انصار ررواه ابو داود و الدارمی بدانکه اهل بیت اختلاف کرده
 که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم خطاب کرد آن یهود را و گوشت یا ترک داد و گفت پس بهیچ از انی هر چه آورده که اعراض کرد و بیج
 گفت و از جا برود و که خطاب کرد و زهری گفته که اسلام آور و پس بگذاشت گفت بهیچ که سخت ترک داده باشد
 و بعد از ان که بشرین برابر و تقصاص می کشند اما اینجای خلیان میکنند که در تقصیر و کربوت بشر و تقصاص بدان صیحت حال آنکه
 اصحاب دیگر که خوردند و مردند شاید که بشر علی الفور و پیش از وفات اصحاب دیگر تقصاص گرفته شد بدان الله اعلم ۱۰۱ و من
 سهل بن اخطابیه بفتح حاء ممله سکون نون و فتح طاء معجمه و کسر لام و تشدید تحتانی صیغی انصاری است و از اهل بیت صحابان
 فاضل بود و گوشت گیر از مردم کثیر الصلوة و الذکر و منطلیه نام دارد است قال انهم ساروا مع رسول الله گفت که ایشان یعنی صحابه سیر کردند
 با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم یوم خمیس و غزوة حنین فاطلبوا السیرس در از کردند و سخت کردند سیر راحتی کان عشیته تا آنکه بود سیر
 تا شبانگاه و جاز فارس فقال پس آید ساری پس گفت با رسول انی طلعت علی حمل کذا و کذا برستی من بر آمده ام بر کوه حنین و حنین
 طلعت بفتح لام است و در کتب شرح و تفسیر صحیح کرده اند فاذا انما هو از ان پس ناگاه من ملتزم هوازن بفتح هاء کسر ناسی که قومی است از
 عرب یعنی زیدم هوازن را علی بکره بهمیم که آمده اند بیشتر بدید خود یعنی همه آمدند و این عبارت مثل است که زده میشود و در قومی که همه بیاجده و
 یکی تخلف نکنند و بگردند و شر جوان و مجلس آنست که قومی از عرب از جای کنده بودند و کوچ کرده و هر کس هر جا که شتری یافت گرفته و سوار
 بر خید آن شتر از ان وی نبود و از پدرش بود بطعنم و نهمم و دیدم هوازن را بیشتر ان مروج و از خود و باقی چار و باهی خود و طعن بطنم
 و عین بکنه صغیر و ساکن جمع طعنیدن در مروج یا مروج که در وی زنی باشد و گاهی برابر که بر وی مروج است نیز اطلاق کنند و جمعوا
 حنین کرده آمدند سوی حنین بنسبه رسول الله پس بگردد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و قال تلک غنیمته اسلمین خدا گفت آنحضرت
 آن غنیمت مسلمانان است فردا انشاء الله ثم قال من یجرسنا الملیه و غیرت گفت آنحضرت کیست که پاسبانی کند ما را شب قال نس من
 ابی ذلفنوی مترجم و سکون را و فتح مشقه و غنوی یعنی عجمه و نون مفتوح حنین صحابی است حاضر شد و فتح مکه را و حنین انان من پاسبانی میکنند
 یا رسول الله قال اربک گفت آنحضرت سوار شو و ركب فرسالت پس سوار شد پس را که مراد او بود و فقال اقبل به الشعب گفت آنحضرت

تاریخ

پیش آید این راه را که در کوه است حتی تکون فی اعلاه تا آنکه باشی تو در جای بلند آن کوه فلما اصبحت اخرج رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 الی صلاه و پس هنگامیکه صبح کردیم بیرون آمد آنحضرت بسوی جای نماز خود یعنی جایی که برای نماز ساخته بودند فرمود که کعبه را در
 آن حضرت دو گشت را مرا بسنت فجر داشته اند ثم قال بل حستم فارسکم سپهر گفتم آنحضرت آیا احساس کردید و دیدید شما سوار خود را
 و در نجا و از تکلم بعد از سنت فجر برای حاجت و در کتاب الصلوة گفته شد گفت فقال رجل من گفت مردی یا رسول ما حسنا ندیم
 و احساس نکردیم فتوب بالصلوة پس اقامت گفته شد نماز فجر و تحقیق معنی توب و رباب الاذان که شد فعمل رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 آنکه و هو صلی ملتفت الی الشعب پس گشت آنحضرت و حال آنکه وی نماز می کند که می نگریست بسوی آن شعب و در نجا جوار
 العفات است و نماز از برای صحت و نغیه این از باب تداعیل عبادات است حتی اذ انضی الصلوة قال تا چون تمام کرد آنحضرت نماز
 را گفت ابشر و انقد جارف فارسکم خوش باشید پس تحقیق آمد سوار شما که یاسانی میکرد و جملنا نظر الی خلال الشجر فی الشعب پس گشتم تا که نگاه
 می کنیم بسوی میان فرجهای درختان در شعب فاذا هم قد جارس ناگاه آن سوار تحقیق آمد حتی وقت علی رسول الله تا بایستاد بر پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و آله وسلم فقال انی اطلقت حتی كنت فی اعلی هذا الشعب پس گفت آن سوار بدستی من و ان شدم تا آنکه بوم بر جان
 بلند این شعب حیث امر فی رسول الله آنجا که فرموده بود و مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فلما اصبحت طلعت الشمسین کلیمایین هنگامی که
 صبح کردم بر آمد من و شعب را هر دو را فخر اراحد پس ندیم هیچ یکی را فقال له رسول الله پس گفت مرا و مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم
 سلم بل نزلت الیته آیا فرود آمدی تو شب یعنی از اسپ خود و قال لا اکتف فرود نیامدم و هیچ حال الا مصلیا مگر در حالیکه ساز
 گذارند و ام وقاضی حاجه ما بر آنده حاجت انسانی را از بول غایب قال رسول الله گفتم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فاعلمک ان
 لا عمل بعد هائسیت باک بر تو که کنی بعد از مشیت هیچ عملی از نوافل خیرات و جهد و اهتمام و در آن زیرا که ترا فضیلتی و ثوابی حاصل شده است
 که کفایت است در آن بخشیده شده است گناهان تو بدان و این مبالغه و تاکید است و حسین این عمل و بشارت است ببعثت و بعضی
 گفته اند که مراد عمل جهاد است درین قضیه و این ظاهر تر است و الله اعلم رده ابو داود و ۱۶۰ و عن ابی هریره قال اتیت ابی صلی الله علیه
 و آله وسلم فبرأت گفتم ابو هریره آوردم نزد آن حضرت چند خرما را و گفتم آنکه بیست و یک خرما بود و نقلت پس گفتم من یا رسول الله
 اوج الفمین باینکه دهان خدا را درین خرما با بکت فضمنه پس فراموش آورد آنحضرت آن خرما با را ثم دعالی فمین بالبرکه پسته دعا کرد
 آنحضرت برای من درین خرما با بکت قال خذهن فاجعلن فی فمزدک گفتم آنحضرت گیر این خرما با را پس بگردان آنها را در گوشه آن
 فی الصلح مزد و بکوشه و ان کما اردت ان تاخذنہ شیئا فادخل فیه یدک فخذ و هرگاه خواهی تو که بگیری از آن مزد و چیزی را یعنی از
 ترس در آرزوی دست خود را پس بگیر آن چیز را و لا تشرو و نشر او پر کند مکن آنرا پر کند و درنی فقط حملت من ذلک اتم کذا و کذا
 من و سق فی سبیل اللین تحقیق برودم من از آن تر چندین و چندین از سق در راه خدا و سق شخصت پیمانها با شتری فلما انزل
 سق و حملت پس بودیم ما که می خوردیم از آن تروی خورانیدیم و کان لا یفارق حقومی و بود آن مزد و که جدا نمی شد بند از او همیشه
 که من بود حتی چون بودم مثل عثمان تا آنکه شد روزگشتن عثمان یعنی الله عنده فاذا انقطع پس بدستی آن مزد و بسته شد و کلمه

و از اینجا معلوم میشود که چون تفرقه و فساد شایع گردید میان مردم بر طرف میشود و آوردند که ابو هریره در آن روزی گفت که هر که را یک غم هست و مراد و غم غم بر طرف شدن آن ابناء و عمر گذشته شدن شیخ عثمان و ابوالترزی ۱۰۱۰ **الفصل الثالث عشر**

ابن عباس قال تشاورت و فرشی لیله بکله گفت ابن عباس کنکاش کردند مشرکان فرشی شبی بکله فقال بعضهم اذا أصبح فابتنوه بالانوار

پس گفتند بعضی از ایشان چون صبح کند پس بر جامی خودش و آید به بند کردن بر بیرون لهنی میخوابند بر اصلی الصلی الله علیه و آله و سلم

یعنی بعضی از مشرکان همچنین کنکاش کردند که محمد را بند باید کرد و نگاه داشت و شاق کبیر بفتح بند کردن و قال بعضهم بل اقلوه و گفتند

بعضی از ایشان بلکه بشید او را و قال بعضهم بل اخرجوه و گفتند بعضی از ایشان بلکه بیرون کنید او را ازین شهر تا ازینجا بدر رود و فاطم

بنیه بفتح بجهه و سکون طار مخفضه پس مطلع گردید خدای تعالی پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله و سلم علی ذلک بر آنچه کنکاش کردند مشرکان از

و در کار وی چنانچه در قرآن مجید در سوره انفال مذکور است نبات علی بنی فراس النبی صلی الله علیه و آله و سلم ملک الیله پس شب گذراند

علی رضی الله عنه بر جامی خواب آنحضرت در آن شب و خرج لهنی و بیرون آید پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حتی بحق بانهار تا آنکه نبوت در سینه

بنهار نور که بهجت رفت و چند شب در آن غار گذرانید و غار منگاک در کوه است و در بر آمدن آنحضرت از درون خانه و گذشتن از مشرکان

که بر در ایستاد و بودند و مطلع نشدن با وجود کمال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با ایشان فتنه غریب و معجزه عجیب است که در شرح ذکر کرده ایم

و در تاریخ مدینه در ذکر بهجت نیز تفصیل مذکور است و بات المشرکون یحرسون علیا و شب گذرانید مشرکان در حالیکه باستانی

سیدند علی رضی الله عنه یعنی علی درون خانه بودند و ایشان بیرون ایستاده و هم خمیسه لهنی و ایشان گمان میکردند علی را بنی صلی الله

علیه و آله و سلم و خیال میکردند که آنحضرت درون خانه در خواب است همین که بر آید کار وی بکنیم و حال آنکه علی بود و آنحضرت از مشرکان

بدر رفته فلما أصبح انما روی منکامیکه صبح کردند و بیدار شدند بر آنحضرت بگمان خود فلما را و علیا را و الله مکرهم پس هر گاه که دیدند

علی را باز گردید خدای تعالی خلیه و بیدگالیدن ایشان اتفاقا این صاحبک هذ پس چون دیدند علی را گفتند کجاست این یار تو یعنی

آنحضرت و اشارت بهذا برای تحقیر تصغیر است حال لا اوری گفته علی بنی ام من کجاست فاقصوا اثره پس فتنه مشرکان در بنی آنحضرت

بیشان پایی و بی قصص بقاف و صاوین مهلتین کی کسی فتن فلما بلغوا اجل خلط علیهم پس هنگامیکه رسیدند که هر که او را اجل شور

نامت مشبه شد بر ایشان نشان پایی قصه و اجل پس بر آمدند کوه را و ابانغار پس گذشتند بخاری که در آن کوه است و از او علی باب

نسیج العنکبوت پس دیدند در آن غار بافتن عنکبوت را که بعد از در آمدن آنحضرت درون غار آمده خانه بافته بود و عرض در غار مقدار

شیری باشد و طول مقدار یک دست فقا و الودخل هینا لم یکن نسیج العنکبوت علی بابی پس گفتند اگر در آمده بودی محمد این جانم بود و بافتن

عنکبوت بر در وی و بینه نهادن کبوتر درین حدیث مذکور است شعر ظنوا الاحمام و ظنوا العنکبوت علی خیر البریه یلم نسیج و لم یحکم نملکث

فیکت لیلال پس درنگ کرد آنحضرت در غار سه شب و روز و در شب در آمد و در پنجمین شب در رفت رواه احمد ۲۰۰ و عن ابی هریره

قال لما تحت خیمه ایت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ستاره فیها سهین بفتح سین و ضم آن بعضی کبیر تر گفته اند گفت ابو هریره هنگامیکه

کشاده شد قلوه خیمه فرستاده شد برای آنحضرت گو سفندی بریان کرده شده که در وی زهر بود چنانکه در فصل ثانی از حدیث جابر گذشت

فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اجتمعوا على من كان بهناس من اليهود فسكنت انحضرت گرد آورید برین هر که هست اینجا از
جموعه ای که گرد آورند برای آنحضرت یهود و افعال احمد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انی سألکم عن شیء فعل انتم مصدق عن
بیس گفت آنحضرت بدستی من پسندم شماره از چیزی پس آیا هستی شمارست گوگرداننده من از ان جزو قبی که تکذیب
شماره در جواب که گویند شماره از ان سوال چنانکه از سابق حدیث معلوم میگردد و مصدق فی لضم میم و فتح صاد و تشدید ذال کسوره که سرفا
و تشدید با در آخر قالوا نعم گفتند یهود آری راست گوگرداننده ایم ترا یا ابا القاسم عادت یهود و ناهب و آن بود که اکثر آنحضرت ا
صلی الله علیه وآله وسلم کنیت وی که ابو القاسم نام میبردند و محمدی گفتند زیرا که ذکر این نام شریف در تورات و انجیل شایع و
مشهور بود و دلیل بود بر صحت نبوت وی صلوات الله علیه فقال احمد رسول الله صلى الله علیه وآله وسلم انی سألکم عن شیء فعل انتم مصدق
پدر شما گویند آنحضرت ایشان را از پدر کلان ایشان پرسید چنانکه پدر قبیله پدری باشد قالوا افلان گفتند یهود پدر ما فلان است
نام پدر آن خود را برود قال کذبتم بل ابوکم فلان گفت آنحضرت دروغ گفتید شما بلکه پدر شما فلان است جز آن کسی که او را نام برید
قالوا صدقت و برت گفتند یهود راست گفتی زیرا که گفتی برت کبر را اولی و سکون ثانیة قال فعل انتم مصدق عن شیء انی سألکم
عنه گفت آنحضرت پس آیا هستی شمارست گوگرداننده من از چیزی اگر سوال کنم شماره از ان جزو قالوا نعم یا ابا القاسم و ان کذبنا ک
عرفت کما عرفته فی اینها اگر دروغ میگویم یا تو می شناسی تو دروغ ما را چنانکه شناختی آنرا در پدر ما و کذبنا ک تخفیف ذوال است فقال
احمد من اهل النار است آنحضرت پرسید میوه در کسیت دوزخی قالوا لکن فیها میوه است یهود میباشند و در آتش اندک زمان
چند روز چنانکه در قرآن مجید از ایشان نقل کرده است که میگویند لکن تناسل النار الا ما بعد و اذ ثم تخلفوا فیها میوه میشود شما
گروه مسلمانان ما را در آتش یعنی پس از بر آمدن ما شامی در آید همیشه میباشند در ان و تخلفوا باشد یهود است و تخفیف نیز بر است
چنانکه قاعده شحوت قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم احسوا فیها گفت آنحضرت سخن نکند در باب آتش و دور شوید و اهل جنان
برای زجر سسک در اندن اوست یعنی شما همیشه در دوزخ خواهید بود اگر بکفر از عالم رفتید و الله لا تخلف فیها ابد اینجا گویند ما میوه
نیشویم شماره در آتش همیشه وورنی آیم و روی پس از شما چنانکه شما میگویند ثم قال سیر گفت آنحضرت بل انتم مصدق عن شیء ان
سألکم عنه فقالوا نعم یا ابا القاسم فقال بل حلتهم فی هذه الشاه سألک گفت آنحضرت آیا گرداننده و اید شما درین کسند زیرا قالوا نعم
گفتند آری گرداننده ایم قال فما حکم علی ذلک گفت آنحضرت چه باعث شد شمارا بر ان قالوا ردنا ان کننت کا و ان فسرحت
گفتند خود تسلیم ما اگر هستی تو دروغ گو آسایش میبایم ما و خلاص شیویم از تو و ان کننت صادقاً فی الضیرک و اگر هستی تو برت گو زمان
نیکند ترا بر شرح این سخن در فصل ثانی در حدیث جابر که داشت اکنون در برابر این مردگان قیوان گفت که چون زبان نگوید
صدق و طابرت چرا ایمان نمی آید راه البخاری ۳۳ و عن عمر بن الخطاب بنی الاصحاری که او را ابو زید اعوج گویند
ما و اصحبت است و غزوات و گفته اند که غزاه کرده همراه آنحضرت پیروزه غنوه مسح کرده آنحضرت صلوات الله علیه و سلم سر او را و دعا
کرده بحال او کسید عمر او بعد سال و نبود و در سرورش وی طرخید موی سفید قال گفت صلوات الله علیه و سلم ما را با پیغمبر خدا

و تجاوزه نمودند آن مشرکان جدا و جابهای را که صد کرده بودند و تعیین نموده بودند آنحضرت قال فجلوا فی بعضهم علی بعض گفت عمر پس
گروانیده شدند و انداخته شدند آن ششگان و چاهی که در میدان بود و بعضی بر بالای بعضی فاطمات رسول الله ص بر او انداخته شد و پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله و سلم حتی منتهی الیهم تا آنکه منتهی شد و رسید بسوی این ششگان که در چاه انداخته شده بودند فقال پس گفت آنحضرت
یا فلان بن فلان و یا فلان بن فلان بل وجدتم ما وعدکم الله ورسوله حقا آیا یافتید و دیدید شما چیزی را که وعده کرده بود و شما را خدا
و رسول خدا حق و ثابت فانی قدر جدت ما وعد فی الله حقا پس بدستی من تحقیق یافتیم چیزی را که وعده کرده بود و مرا خدای تعالی حق
فقال پس گفت عمر یا رسول الله کیف تکلم اجساد و الارواح فیها چگونه سخن می گویی تو بدینها که نیست جانها در آن فقال ما اتممت
لما اقول شهم پس گفت آنحضرت نسیبید شما شنو از مخرجی را که میگویم من از ایشان یعنی ایشان شنو از اندامی را که از اندام شما در شنیدن سخن
ایشان می شنوند این سخن را که میگویم من غیر انهم لا یستطیعون ان یردوا علی شیء از آنکه ایشان نمی توانند که برگردند برین چیزی او جواب
گویند در کتاب جهاد و کلام در معنی تفصیل گذشته است فذكر رواه مسلم و عن ائمة بضرمه و فتح تون و سکون ثناة و سنین مهله ثبت
زید بن ارقم تا به است نسبت بوی زید بن ارقم را ابو ائمة گویند و او را ابو سعید نیز گویند و مشهور به همین نسبت است عن ابیهار و ائمة
از پدرش ان ابی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دخل علی زید بعد من مرض کان به و امد بر زید بن ارقم در حالیکه عبادت میکند زید را از
بیماری که بود بوی قال گفت آنحضرت لیس علیک من مرضک باس نیست بر تو از بیماری تو باکی و لکن کیف لک ذاعیرت بعد
نعمت و لیکن چگونه است مر ترا و چه حال باش ترا وقتی که درازم گردانیده شوی پس از من پس کور شوی تو و چکار خواهی کرد قال اب
و همه گفت زید چشم داشت خواب میکند و صبری گزینم قال گفت آنحضرت اذن تدخل الخبیة بعیر حساب اکنون می در آئی بهشت را حساب
فالت گفت ائمة و بعضی نسخ قال یعنی گفت راوی فعمی بعد ما مات ائمة پس کور شد زید بعد از مردن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ثم رد علیه
بصر ائمة باز گردانید خدای تعالی بر زید بینائی او را ثم مات بعد از ان مرد و عن اسماء بن زید قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
من نقول ما لم یقل فلیتوب مقعد من النار گفت اسماء بن زید که گفت آنحضرت کسی که دروغ بنده درین چیزی را که نه گفته ام من پس باید که
آماده کند جای شست خود را از آتش و زخ تقول بفتح ثناة و تشدید و او مضموم سخن بدروغ بر بستن بر کسی و ذلک انه بعث رجلا فکذب علیه
و صدوق آن نیست که آنحضرت فرستاد مردی را پس دروغ بست بر آنحضرت فدعا علیه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس دعا کرد آنحضرت
بر آن مرد و خود میتا پس مرده یافتند آن مرد و قد اثنق لبطنه و حال آنکه تحقیق شکافه شده است شکم می و لم یقید الارض و نه پذیرفت او را
زین در این نشان دوزخی است رو چهار بیت کرد این مرد و حدیث را البیهقی فی دلائل النبوت و عن جابر ان رسول الله صلی
علیه و آله و سلم جاره راجل سبطه و است از جابر که آنحضرت آمد او را مردی که طلب طعام کرد از آنحضرت فاطمة شرطه و سق شعیر پس
خورد و او آنحضرت او را نصف و سق جو سابقا معلوم شد که سق سکون همین شخصت پیمانیه یا بار شتر قزازال ارجل باکل منه و امراته
ضمیمها پس همیشه بود آن مرد که سنجور دازان نصف و سق و می خورد زن او و آنکه همان ایشان میشد حتی کاله تا آنکه پیچید و آن مرد آنرا
نفتنی پس فانی شد آن طعام و تمام شد فانی ائمة پس آمد آن مرد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم صورت حال عرض کرد فقال پس گفت آنحضرت

لو لم نکل الا کلمه منه اگر نمی میوه می توان از آن بر نیندی خوردید تا از آن همیشه و طعام کم و هر آنی می استاد و باقی می ماند آن برای شمار و او مسلم
 ۹۰۰ و عن عاصم بن کلیب بن کاف فتح لام و سکون ثمانیه ثمانیه است و از آن فاضل و عباد زمان خود بود و سفیان ثوری و سفیان
 بن عیینه از وی حدیث دارند و بعضی گویند که جری بود و الله اعلم عن ابیه و هیت میکند از پدر خود که کلیب است و از تابعین عن ابن عباس
 پدرش و هیت میکند از مردی از انصار که نامش معلوم نیست قال گفت آنرا از انصار خرجت مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی جنازه
 بیرون آمدیم با همراه آنحضرت از برای نماز جنازه فریست رسول الله پس دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم و هو علی القبر و حال آنکه آنحضرت
 نشسته است نزد قبر که می کشد یومی ایجا و هیت میکند آنحضرت قبر کننده را بقول میگوید اوسع من قبل رجلیه فراح کن قبر را از جانب
 پایهای هیت و اوسع من قبل الله و فراح کن از جانب سردی فلما رجع استقبله امی امراته پس چون گشت آنحضرت یعنی از دفن هیت
 پیش آمد آنحضرت را دعوت کننده و بطعام از جانب زن آن هیت فاجاب پس اجابت کرد آنحضرت و قبول کرد دعوت او را و رفت سجاده
 او و سخن معه و ما با آنحضرت بودیم یعنی ما نیز فرستیم و طغیبا آنحضرت شدیم ما آنحضرت را با جماعه دعوت کرده بودیم و طعم پس آوردند
 طعام فوضع یدیه پس نهاد آنحضرت دست مبارک خود را یعنی برای خوردن طعام تم وضع القوم سه نهاده قوم و ستمهای خود را فاکله پس
 خوردند قوم طعام افنظرنا الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لم یکن لقمه فی فیه پس نگاه کردیم با جانب آنحضرت که میخاید لقمه را و میگردد
 آنرا درین مبارک خود و فرود میبرد و تم قال سیرت گفت آنحضرت آنچه شامه اخذت بغیر از ان الهامی یا محم من این گوشت را گوشت
 گو سفندی که گرفته شده است بی دستور بی رضای صاحب گو سفند فارس است المرأة لقول من فرستاد آن زن کسی از آنحضرت که
 میگوید رسول الله الی المقیع برستی من فرستادم نامم را بسوی نقیع بنون و هو موضع بیاع فیه الغنم و نقیع موضع است
 که فروخته میشود در وی گو سفندان و این نقیع موضع در جانب وادی عقیق است نزدیک هیت کرده از مدینه غیر نقیع موجد که
 مقبره مدینه آنجا است خطابی گفت که خطا کردیم که او را بیاخواند و آنها که بیاخواند و اند میگویند که در نقیع در زمان سابق بازار خیره بود و الله
 اعلم الشری الی شامه تا خرید شود برای من گو سفندی فلم یوجد پس یافته نشد گو سفند فارس است الی جبارلی قد انشری شامه ان یسلن بها
 الی بطنها پس فرستادم من کسی را بسوی بسایه که مرا بود که بفرستد آن گو سفند را که خرید است بسوی من بهای آن فلم یوجد پس یافته نشد
 آن بهسایه در خانه اش فارس است الی امراته پس فرستادم زن وی فارس است الی بهای پس فرستاد زن وی بسوی من آن شامه را
 بی اذن مرد خود فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم امی هذا الطعام الی اسری بخواران این طعام اسیران را که در نیند
 و آنها که او در بیرون از دانه تکلیف و ظاهر اصحاب شامه را نیافتند تا از وی بجای گیرند و باذن وی مقرون سازند طعام ضائع میشود و الله
 اعلم و او بود او در کتب مسی فی دلائل النبوة ۱۰۰ و عن حسن بن علی بن حماد بن ابی هبیب و هیت میکند از پدرش و هیت میکند
 است عن محمد بن عیسی بن خالد از پدرش که حدیث است بضم حاء جمله و فتح موحده و سکون ثمانیه و هو غنم معبد پیش برادر ام معبد
 بفتح میم و سکون مین و فتح موحده که نام او عا که ثبت خالد جرایع است و آن زنی است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در طون حمر
 بخیر وی در آمده و وی زنی بود جلد و قوی تکیه کرده می نشست در سخن خیمه طعام و شراب پیدا فقره مساکین ان رسول الله صلی الله

عنه

علیه وآله وسلم صین اخرج من مکه رویت میکند که آنحضرت وقتیکه بر آورده شد از مکه خرج مهاجر الی المدینه بیرون آمد هجرت کند و بسوی مدینه بود و ابو بکر و آنحضرت ابو بکر و علی ابی بکر امیرین غیرتضمیم فافتح با وسکون تختانیه اسلام آورده پیش از در آمدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دارار قم را و ولیدها و راه به آنحضرت و ابی بکر عبداللثی و راه همراه گرفته بود و تا راهنمائی کند این چهارتن در راه مدینه می نشستند هر و اعلی خیمه ای امم عبیدگند شتند بر و خیمه امم عبید که در آن وادی جایی او بود و خیمه بفتح خا و سکون یا مشهورست خیمه اقامت در مکان فسالو با محاوره ایست و آنها پس طلبیدند گوشت را و خمارا تا بخرند از وی فلم یصیبوا عندا اشتیاقا من فلک پس نیافتند نزد امم عبید هیچ چیزی را از آنچه طلبیدند و کان القوم مریدین بضمیم سیم اولی و سکون را و کسر سیم ثانیه و بودند مرد و من بی را و بی تو شته از مال بی تو شته قوم و بی باران شدن سستین بضمیم سیم و سکون سیم مملو و کسر نون و فوقانیه تا کید و من سست قحط زوده و سه سال و معنی قحط آیه نظر رسول صلی الله علیه وآله وسلم الی شاة فی کسر خیمه پس نگاه کرد آنحضرت بسوی گو سفندی که در جانب خیمه بود و کسر کسیر کاف و سکون سیم سخن نیز آمد و شقه فرودین خیمه فقال ما هذه الشاة پس گفت آنحضرت چیست این گو سفند و چه حال دارد و یا امم عبید قالت شاة خلفها محمد عن الغنم گفت امم عبید گو سپندی است که پس انداخته است و را از گو سفند ان مشقت و ناتوانی و از پس لاغری همراه گو سپندان چراگاه بیرون توانست رفت قال بل بهاسن کسین گفت آنحضرت آیا هست در وی چیزی از شیر قالت هی احمد من فلک گفت امم عبید این شاة و قویب و مشقت افتاده تر و دور تر است از آنکه شیر داشته باشد قال اما ذمین لی ان اجلبها گفت آنحضرت آیا اون میدی مرا که بروم من و را قالت بانی انت و امی ان رایت بها حلبا فاجلبها گفت امم عبید پدر و مادر من فدای تو باد اگر می بینی درین شاة شیری پس بدوش آنرا یعنی در وی شیری نیست چه میدوشی او را و جلب بسکون لام و و شیدن و فتح آن شیر دوشیده شده و رویت بفتح است فدعا رسول الله پس دعا کرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم مسح بیده ضرعها پس مسح کرد و دست مبارک خود در پستان او را و پیغمبر و گرفت نام خدا را و دعاهای شایسته و دعا کرد و آنحضرت امم عبید را در شان شاة و می تقباحت علیه تشبه بضمیم پس کشتا شاة میان هر دو پایی خود و بر آنحضرت برای دوشیدن چنانکه عادت حیوان شیر دار است که در وقت دوشیدن میان هر دو پایها کشا میکند و در شاة و شیر و او در تشدید را شیر و باریدن باران و جز آن و اجرت و خاتیدن گرفت آنچه از شکر بر آورد و چنان که عادت شتر و گاو و گو سفند است و جره کبیر جرم و تشدید را آنچه شتر از گلو بر آرد و بخت نشو و افدا با ما بریض الیه طلبید آنحضرت آوندی را که سیراب گردانند گروهی را فی الصراح ریحین تحریک و ضا و معجبه قوت که بسنده و رسنده باشد و بریض بضمیم تختانیه و کسر موحده از ر باض معنی خوابانیدن ستور و معنی خوابانیدن این جابانست که چنان سیراب گرداند که گران شوند و خواب روند و در مطا کرده کم از ده قحلب فیه شجایس و و شید در آن ظرف ریزان روان و شج ببلته و تشدید جیم سیلان در روان شدن آب حتی عطار البهار تا آنکه بالا آمد ظرف رسکه شیر که زودتر در آن می دریا کفک شیر تخم سقا با پسته نوشانید امم عبید را حتی رویت بکسر او تا آنکه سیراب شد وی و حتی اصحاب حتی رو و بضمیم او و نوشانید یاران خود را تا آنکه سیراب شدند تخم شرب آخریم پسته نوشید آنحضرت بعد از همه حکم قاعده پسته خود که فرمود ساقی القوم آخریم تخم حلب فیه پسته و و شید در آن اما تا نیاید بر دو دم بار بعد از نخستین حتی ملا الانار تا آنکه بر کرد و او در تخم غاده عندا پسته باقی گذاشت شیر را نزد امم عبید

و یا یقیناً صحبت کرد آنحضرت امجد را با سلام دارش محلو اغنما و کوچ کردند از نزد امام معبد و آورده اند که چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سحر برآمد و اهل مکه ندانستند که کجاست و کدام جانب رفت مروی از جن بر جنل ابی قیسین آمد و این ابیات خواند آواز می شنیدند و می گفتند اینیدند از آن جمله دو بیت اینست شعر حزبی المدرب الناس خیر جزایه در رفیقین جلا خیمتی ام معبد بهما نزلت
 بالبرحم رحله فافلح من امی رفیق محمد بر واه فی شرح لسته و ابن عبد البر فی الاستیعاب و ابن الجوزی فی کتاب الوفا و فی الحدیث قصه
 و در حدیث قصه است که در کتب سیر مذکورست و آن اینست که چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کوچ کرد و ابو معبد زوج ام معبد آمد
 در خانه شیرید گفت این چیست و از کجاست پس ذکر کرد امام معبد صفات و شمائل آنحضرت با فصیح عبارتی گشت گفت ابو معبد و الله این
 که صاحب قریش که شنیدیم ماصفات او را در مکه و الله تحقیق قصد دارم که دریا بم صحبت او را اگر بدان راه یابم ۱۲ باب الکرامات
 اهل حق اتفاق دارند بر جواز وقوع کرامت از اولیا و ولی کسیست که عارف باشد بذات و صفات حق بر قدر طاقت بشری و موافق با
 برایتان طاعت و ترک منہیات غیر منہک و لذات و شهوات و کامل باشد در تقوی و اتباع حسب تفاوت و مراتب آن دلیل بر وقوع
 کرامت کتاب سنت و تو از اخبار است از صحابه و من بعد هم قوا از معنوی چنانکه در قدر مشترک میان آن نزو انصاف و ترک عتا و مجال
 شبهه انکار نیست خصوصاً از بعضی اکابر مشایخ طریقت و سادات ایشان مثل غوث اقلین سیدی اشجیح محی الدین عبدالقادر جیلانی و
 جز ایشان آنچنان بحد کثرت رسیده است که لا ید و لا یحصی است بعضی از مشایخ اهل زبان ایشان گفته اند که کرامات وی رضی الله عنه مانند
 رشته مروارید بود که در پی یکدیگر می آمدند گاهی در روی ظاهر میشدند و گاهی از روی و یکی از ناگرمی خویش که در یک مجلس حضری تعهد و از آن
 عد کند میکرد و امام عبدالمدیافعی گفته است که کرامات وی ثابتست بی شبهه و معلومست با اتفاق رسیده است مانند آن از هیچ یکی از
 شیوخ آفاق و جماعه از معتزله و آنها که در فی ایشان رفته اند منکر شده اند که کرامت را و بعضی گفته اند که صادمعشیه و کرامت از ذوی بقصد
 و اختیار و اگر صاد و شود بی قصد و اختیار خواهد بود و بعضی بآن رفته اند که کرامت از جنس معجزه نمی باشد مثل تکثیر طعام قلیل و منع باران صحاب
 و مانند آن و حق جواز وقوع است بقصد و اختیار و بی قصد و از جنس معجزه و غیر معجزه و تمام کلام در اثبات کرامت بدلائل و رفع شبهه
 مخالفان در کتب کلام مذکورست و لاجزاه الی البیان بعد امیان ۱۰۳ الفصل الاول بعن النس ان سید بن جهم بنزه و فتح سین و
 سکون تختان بن حنیف بن جهم حاکم مدینه و فتح ضا و مجر و سکون تختانیه و عبا و بفتح عین و تشدید موحده بن شبر کبیر موحده و سکون بن محمد روایت
 میکند انس که این وصی ابی جلیل القدر محمد ناعنه النبوی سخن کرد و نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فی حاجه لهما در کاری که مران و کس بود
 حتی ذهب من اللیل ساعه تا آنکه رفت از شب ساعتی یعنی پاره فی لیلته شدیدة الظلمه و شب سخت تاریک ثم خرجا مع نبی رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم یقبلان پیتر حرون آمدن آن دو صحابی از نزد آنحضرت در حالیکه میگردند بسوی خانه خود و بیدکل واحد منہما
 و دست هر یکی از آن دو عصایکی بود و فاضالت عصا احدیها لها پس روشن شد عصای یکی از آن برای هر دو حتی مشایخی حضور با تا
 رفتند هر دو در روشنی آن عصا حتی اذا افرقت بهما الطریق تا آنکه چون جدا شد هر دو کس راه یعنی بجای رسیدند که از آن جا بنحانه هر یک
 راه پیدا کرد و فاضالت عصا هر دو روشن شد برای دیگر نیز عصای او منشی کل واحد منہما فی حضور عصا پس رفت هر یکی از آن دو صحابی

در روشنائی عصای خود حتی بلغ ابله تا آنکه رسید هر یک اهل خانه خود را و راه بخاری و در روایت بخاری و کتاب الصلوة آنچه
آمد که بیرون آمدن آن دو صحابی از نزد آنحضرت در شب تاریک و با ایشان مانند و چراغ بود که روشن شدند و چون جدا شدند تا
با هر یکی چراغی جدا تا آنکه آمد هر یک اهل خانه خود را ۲۰ و سخن جابر قال لما حضر احد وعانی ابی بن السبل گفت جابر هنگامی که
حاضر شد غزوه احد خواندم را پدر من از ابتدای شب فقال يا ارا في بضم عزه الامم لاني اول من تقبل من صحابي صلى الله عليه
واله وسلم گفت پدر من گمان نمیدم خود را گرفته شده و نخست کسی گرفته شود از یاران آنحضرت درین عبارت ایست
ست که اگر دلی بطریق کرم است خبری بدید باید که بطریق ظن و حساب بدید بخلاف نبی اگر بوحی گوید وانی لا اترک بعدی اعوانی
و بدستی من نیکنم پس از خود از جمله تر برین از تو غیر نفس رسول الله خبر نفس من غیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که وحی از هر غریز تر
و محبوب ترست و ان علی دنیا فاقض بدستی بر دهن من ایست پس بگذران و هم ترا و فقه گذاردن و ام و در باب معجزات گذشت
و استوص باخوانک خیر او پذیر وصیت مراد در باب خواندن خود که با ایشان یکی کنی و بود در مرضی المدینه نه خواهر فاطمه صبا پس صبح
کردیم با مکان اول قتل پس بودوی نخستین شده در آن غزوه و در فتنه مع آخری قبر و کوروم من او را با صحابی دیگر در یک قبر خانی
حکم آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم در شهادت ای احد که بعضی از بعضی در یک قبر دفن کنند چنانکه در باب آن گذشت و آن صحابی دیگر
ابن الجوی بود که یار و والد جابر و شوهر خواهر وی در راه بخاری ۲۰ و سخن عبدالرحمن بن ابی بکر و است از عبدالرحمن که اکبر اولاد ابی بکر
صدیق است و ما و را و ام و مان است که ما و عایشه صدیق است اسلام آورد و دعایم حدیمه بود نام او عبد الکعبه پس آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم او را عبد الرحمن نام کرد و قال ان اصحاب الصفة كانوا انا سابقا لکنت عبد الرحمن که اصحاب صفة بودند و هم فقه و صفة وضعی بود
منظور از کسی که ایشان شب باش میکرد در آن ایشان اصحاب المسلمین بخوانند خانه و اهل و عیال و مال و مال هیچ نداشتند و آن صحابی
صلی الله علیه و آله و سلم قال من کان عنده طعام فلیذبه بثلث و بدستی آنحضرت فرمود کسیکه باشد از وی طعام دو کس پس باید که
ببر دو سوم کس یعنی از اصحاب صفة و من کان عنده طعام فلیذبه بنحو ماس و سادین کسیکه باشد از او طعام چهار کس پس باید که
ببر و پنج را ششم را و کلمه او برای تحیر است اقسام بسیار است بعضی را بیان کرده و بعضی را بقیاس گذاشته مقصود آنست که هر که از دست
است باید که از ایشان کسی را همان کند و ان ابابکر جابریه و بدستی ابوبکر رضی الله عنه آورد کس او اطلق ابی صلی الله علیه و آله
سلم بعشیره و برود آنحضرت ده کس او ان ابابکر نقشی عند ابی صلی الله علیه و آله و سلم و بدستی ابوبکر طعام شب خورد نزد آنحضرت ثم لبث حتى
صلی الله علیه و آله و سلم و زنگ کرد ابوبکر نزد آنحضرت تا آنکه گذارده شد نماز عشاء ثم رجع بستر گزشت ابوبکر بسوی خانه آنحضرت فلینث حتى
نقشی النبی پس زنگ کرد تا آنکه طعام شب خورد و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و این تکرار است برای گرفتن قصه از سر و نیز در اول بیان نقشی ابوبکر
که در رضی الله عنه و در ثانی نقشی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درین میان اهل و عیال ابوبکر صدیق و همانان همه منظر ایستادند فجا بعد ما مضی
ما شاء الله پس آمد ابوبکر بنجانه بعد از گذشتن شب آنقدر که خدایتا بود و قالت له امراته ما جک عن اضیافک گفت مر ابوبکر از نش چمن کرد
و باز و پشت ترا از همانان تو یعنی چرا تا خبر کردی که همانان انتظار تو کشیدند فقال او ما عشیتهم گفت ابوبکر آیا طعام نخورانیده تو همانان را

قالت ابو احمى سمعتي گفت امراة ابو بکر با آوردند و سر باز زدند همانان از خوردن تا آنکه بیانی تو غضب پس خشم گرفت ابو بکر و قال گفت

و اسلاطمة ابدان سوگند که نمی خورم این طعام هرگز نخلقت امراة ان لا اطعمه پس سوگند خورد امراة ابو بکر که نخورد این طعام او طاعت الا

ان لا اطعمه و سوگند خوردند همانان که نخوردند از اقبال ابو بکر کان در این شیطان گفت ابو بکر یعنی المدینه است این غضب من سوگند خوردن

من این شیطان پس در حال از غضب باز آمد و استغفار کرد فدعا با طعام پس طلبید ابو بکر طعام را فاکل و اکلوا پس خورد ابو بکر طعام را و خوردند

عیال همانان و زمین با مقید بود و بقید که مراد هشتاد و دو ساعت نیست خورم و یا بجهت آن خورد که با وجود همین که آنحضرت فرمود است که هر

سوگند خورد بر امری و ببیند غیر آنرا خیر پس باید که بکنند آن امر را و کفایت دهد از زمین خود و عجلو الاربعون لفته الارب من سفها اکثر منها پس شد

که بر بنید استند بقدره را که بالامی آمد و زیاده پیش از زیر آن لفته پیشتر از آن فقال لامراة پس گفت ابو بکر مرزن خود را یا آخت نبی فراس

ای خواهر نبی فراس کبر فاسین مملکه با قید است و این زن که نام او ام روست از آن قید بود ما بذا بیست این یاده شدن طعام

قالت و قره عینی گفت امراة ابو بکر سوگند بقره العین من مراد بدان ابو بکر صدیق با داشته و بعضی گویند آنحضرت را مراد داشته و قره العین عبارت

از شادی و رویت محبوب است زیرا که باز قرست بضم معنی حکمی یا از قرین یعنی قرار دیده بیدین محبوب خنک گردد و در قرار بود و در

در است ننگ و آنها الان لا اکثر منها قبل ذلک بثلث مراد برستی آن طعامها اکنون بیشتر است از آنچه پیش از آن بوده سرخند فاکلوا و

بعث بها الی انبی پس خوردند و ستاد ابو بکر از ابوی غیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرزند اکل منها پس ذکر کرده شد و رویت کرده است

که آنحضرت خورد و از آن طعام متفق علیه و ذکر و ذکر کرده شد حدیث عبد العزیز بن سعید که در اول اوست و کنا نسیم تسبیح الطعام فی المجر

در کتاب المجرات ۱۰۰ الفصل الثانی عن عایشة قالت لما مات النجاشی بنکاسیکه مرد نجاشی بنجفین جمیم و سکون یا در آخر که با شاه

جسته بود و بر دین نصرانیت بود و با آنحضرت ایمان آورد و هم در هشتم مرد و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه بر جنازه او غایبانه

نماز گذارد پس عایشة میگویی هنگامی که مرد نجاشی کمانت شد آنه لایزال بر می علی قبره نور بودیم که یکدیگر چه حدیث یکدیگر و می گفتیم که بدرستی

بود که دیده میشد بر قبر وی نور ظاهر آنست که مراد نور محسوس است مثل نور چراغ یا ماه و آفتاب و تواند که عبارت باشد از ضیاء و بسا که

می دریافتند مردم بهای خود از زیارت قبر وی و مشابده آن و اسد علم و آه بود او در ۲۰ و عیاشها قالت لما ارادوا غسل النبی

صلی الله علیه و آله و سلم قالوا لاندری گفت عایشة هنگامی که خواستند صواب غسل آنحضرت را بعد از موت گفتند نمیدانیم که آنچرخ رسول الله

آیا برهنه کنیم یا پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم من شباه از جامهای آنحضرت و بر شیم جامها را جز از از روی کمانچر و سونما چنانکه برهنه

نیکنیم مردهای خود را غسلند و علیه شباه یا بشویم او را و حال آنکه باشد بر بدن شریف وی جامهای وی فلما اختلفوا پس چون بسجای

اختلاف کردند گفتند بعضی که برهنه کنیم و جامها را از بدن شریف کیشیم بعضی گفتند هم در جامهای وی غسل کنیم القی الله علیه و سلم انما

و بر گماشت خدای تعالی بر ایشان خواب را و همه خواب گرفت حتی ما شهم رجل الا و ذلک فی صدره تا آنکه نبود از ایشان هیچ مردی مگر آنکه

سخن وی بر سینه وی بود و کنایت است از خواب هم کلمه مکمل پسر سخن کرد و ایشان سخن کننده من ناحیه است از گوشه خانه لا بدرون

من بود و حالیکه ندانی یا بنده ایشان که نیست این سخن کننده اغسلوا النبی صلی الله علیه و آله و سلم و علیه شباه یا بشوید پیغمبر را و حال آنکه برهنه

در کتاب

جامه های او تمام غسل و غسل می نمودند صابون غسل دادند آنحضرت را و حال آنکه بر دست پیراهن وی بصیون المبارک
فوق القميص می ریختند آب را بالای سر پیراهن و دیگر بطنه بقميص می مالیدند آنحضرت را پیراهن و نقل کرده اند از نووی که ثواب
آنست که آن جامه که غسل دادند در وی بکشیدند آنرا نزد کفین و آنچه روایت کرده اند که کشیدند در دوره کفن گذشتند ضعیف است
صحیح نیست احتجاج بدان رواه ابی یحیی فی دلائل النبوة ۳۰۰ و عن ابن المنکدر روایت است از محمد بن المنکدر که از شامیر را
تابعین است و کبار ایشان است جامع علم و زهد و عبادت و صدق و ثقه و بکا و ناله آن سفینه مولی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
سفینه که مولی آنحضرت بود و سفینه بجهت آن نام شد که در سفری در خدمت آنحضرت بود و بار بار داشته بود و هر که مانده میشد بار خود را
بروی می انداخت و وی همه بار را میکشید چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را دید فرمود انت سفینه و دیگر این نام بروی نام
و هر که از وی اصل نام وی می رسید می گفت که نام من همان است که پیغمبر خدا نهاد صلی الله علیه و آله و سلم پس محمد بن المنکدر روایت میکند
که این سفینه خطا بمش بارض الروم کم کرد راه شکر در زمین و م او اسراف لطلق بار بالمیتس اعلمش باینکه کرده شد پس وان شد گر تخم
از دست کافران در حالیکه سحر و شکر را فاذا هو بالاسد پس ناگاه وی یعنی سفینه مقارن بشیری است که پیش آمد او را فقال یسنت
سفینه یا ایا ابحارث انما مولی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ابحارث کنیت بشیرت کان من امری کیت کنیت بوی
از کار من مجال من چنین چنین یعنی قصه خود را از کم کردن راه و در افتادن از لشکر یاریندا افتادن و گر تخم بشیر باز گرفت فاقبل الاله
لصبصه لس مش آید شیر در حالیکه مراد را چالیوسی است و صبصه بوجه و جمله مکرر بر وزن و در چه و م صبا نیدن و چالیوسی کردن خوری
نمودن سگ و گربه و جز آن بصاحبش حتی قام الی خبته تا آنکه ایستاد شیر در پهلوی سفینه کما سمع صوتا هوی الیه هر گاه می شنید شیر آوازی
را که باکل باشد و در وی خوف ایذا باشد قصد میکرد بسوی آن آواز تا دفع کند چیزی که در وی خوف می بود و اصل او را از کردن دست
بسوی چیزی تا بگیرد آنرا ثم اقبل مشی الی جنبه پسر وی می آورد شیر می آمد در حالیکه سر و در پهلوی سفینه چنانکه عادت را پیراهن است که
خبر در سر و نه حتی بلغ ابعیش تا آنکه رسید سفینه شکر را ثم رجع الاله شیر گشت شیر و راه فی شرح لسته ۴۰۰ و عن ابی ابوزریر فتحیم سکون
و نامی به تابعی مشهور است که تابعان از وی روایت می کنند قال خط اول المدینه قحط شدید گفت قحط کرده شد من اهل مدینه قحط
سخت فی الصرح قحط شک سالی قحط باز ایستادن باران از هوا فشکو الی عایشه پس شکایت کردند بسوی عایشه تا دعای کند و عیال
ساز و فقالت انظر و اقر ائنی پس گفت نگاه کنید قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فاجعلوا منه کوی الی السما پس بگردانید از قبر شریف من
بسوی آسمان حتی لا یكون بینه و بین السما یقف تا آنکه نباشد میان قبر و میان آسمان یقف یعنی بردارید از میان قبر و آسمان حجاب کوی
جمع کوی نفتح کاف و ضم آن تخفیف داد و در مفر و جمع روزن خانه و سبب در رفع حجاب میان قبر شریف و آسمان آن باشد که این طلب
شفاعت است از قبر شریف زیرا که در حیات آنحضرت استقامت میکرد و نذبات شریف چون ذات شریف وی در پرده شد امر که عایشه که
کشف کرده شود قبر شریف تا باران بار و گویا استقامت کرد و نذبات و حقیقت استقامت استقامت است نذبات شریف وی کشف قبر شریف
است در آن ففعلوا پس کردند ایشان آنچه امر کرده عایشه صدیق رضی الله عنهما نظر و اسطر پس باران داده شد باران را و فی بسیار حتی

ومی براید مگر آنکه فرومی آیند هفتاد هزار فرشته گمان حتی سینه انبیا بر رسول الله تا آنکه گرداگرد می گردانند که بر خدای تعالی صلوات الله علیه و آله وسلم
 یضربون باخته و ایصالون علی رسول الله می زنند باز و با می خود را و درودی فرستند بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حتی از آسمان
 عرض آن تا آنکه چون شام می کنند بالا می روند و هر یک شام و فرو می آیند مانند ایشان یعنی هفتاد هزار فرشته دیگر تصنعوا مثل ذلک پس می کنند
 ایشان نیز مانند آنچه می کردند فرشته های درود از گرد کردن قبر شریف و زودن بازه ها و درود فرستادن بر آنحضرت حتی از آسمان
 خراج فی سبعین الف عامن اللدائمه تا آنکه چون می شکافند از آنحضرت زمین یعنی مبعوث میگردد آنحضرت می براید در آن هفتاد هزار فرشته
 در حالی که می برند آنحضرت را و شنگان بدرگاه عزت جل جلاله ز فاف شتاب رفتن و بدون غرض با سخاوت شوی و مفرقه محفله را گویند
 و نیز فونیه یعنی اول یکسری است و بر ثانی بصیر و مراد بدون محبوب است بسوی حبیب و گویند که کعب این فرشته گان امشاده کرده
 تا داخل کر است باشد و الا اگر سماع و نقل از کتب سماویه باشد که است نیش و فتنه بر والد علم راه الدار می ۱۰۰ باب
 در اکثر نسخ همچنین است باب مطلق بی ترجمه و در بعضی نسخ باب وفات انبی صلی الله علیه و آله و سلم و این اولی و اظهر است زیرا که احوال
 سلف و وضع باب مطلق از برای ذکر احوال و تمات باب سابق است و اینجاست چنین است بلکه ذکر کرده است احوال متعلق بوفات آنحضرت
 پس مناسب است ترجمه ساختن بدان و نیز بعد از این باب بابی آورده است بی ترجمه متعلق بوفات پس ظاهر آنست که این باب ترجمه
 بوفات انبی صلی الله علیه و آله و سلم بود و باب آئینده غیر مترجم در لوائح و تمات این بدانکه ابتدای مرض آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 سلم آن بود که حادث شد صدراع می در او آخر شهر صفر که کیشب یاد و شب ازان مانده بود و بعضی گفته اند که ابتدای مرض اولی سلم آن
 بود و این جزوی در کتاب الوفا گفته که ابتدای مرض در شهر صفر بود که دو شب ازان مانده بود و وفات وی در روز جمعه بیع الاول
 بود و سلیمان نبی که یکی از ائمه است جزم کرده است بانکه ابتدای مرض در روز شنبه بود است دوم صفر و وفات در روز شنبه
 دوم بیع الاول و والد علم این قول ابرج کرده اند بانکه وفات فاطمه زهرا رضی الله عنها در سوم رمضان است و اتفاق ایند بر آنکه
 حیات وی رضی الله عنها شش ماه است بعد از آنحضرت پس سخت شد در دسرت تمام گشت از پهلوی به پهلوی بر میفرمودند
 سیکس که سخت تر باشد بلای او از آنکه گرد و با جیایم لاجرم زیاد است اجرا پس چهار بود آنحضرت مدت دوازده روز یا نه روز بنا
 اختلاف در زمان ابتدای مرض و آنرا که در آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در مرض خود چهل تن از زندگان را و نماز سیدار و یا اسما
 در مدت مرض مگر سه روز و بعضی گفته بفرده نماز بود که ابو بکر را فرمود رضی الله عنه که با مردم نماز کند و بیرون آمد روزی بسوی مسجد و نماز
 بگذارد و گفت ای گروه مسلمانان اوداع می کنم و بپناه خدا می سپارم خدا خلیفه من است بر شما پس ازین بر شما باد که تقوی کنید و
 نگاهدارید طاعت او را زیرا که من بگذارم دنیا را و جسد می شود از شما در و ایات متناقض است بر آنکه امام ابو بکر بر رضی الله عنه از این
 عباس مروی است که گفت نماز گذارد آنحضرت پس بیخ از اصداف خود بگریس ابو بکر دیگر پس عبد الرحمن بن عوف یکبار می در نزد یکبار
 و آنچه واقع شد در مرض موت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که سخت شد در دوی روز چشمتی پس خواست که کتابی نویسد گفت
 مر عبد الرحمن بن عوف را یا رثانه گویندی را یا تحفه را تا بنویسم برای ابو بکر کتابی را پس چون نوشت کسر خیزد و بسیار فرود حاجت نیست با

خدا و مومنان که اختلاف کنند در این بگو و روایت کرده اند که عباس گفت مرعی اگر من می شناسم و یهای سپهران عبدالمطلب از موت و میترسم
که بخیر و غیر خدا ازین در و بر و بطلب از وی این امر را علی گفت رضی الله عنه آیا میدانی گوید اگر بطلبم که بدیدم گزینید مندم مردم با پس من حسرت گز
نی طلبم و آنچه واقع شد در مرض آنحضرت آنست که آنحضرت رحمت و بیار بود پس اتفاق کرد و آنرا تا چیزی باقی نگذارد و اکثر وصیت آنحضرت
در مرض موت رعایت نماز و احسان بر خد شگاران بود و مبری در حیوة الحیوان از واقعی می آرد که چون مشک واقع شد و موت آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم نهاد و اسمائیت میس دست خود را در میان دو کتف آنحضرت پس گفت وفات یافت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
و بر داشته شد خاتم نبوت از میان کتفین وی در روایت میکنند ام سلمه که هنگام دست خود را بر سینه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم روی که
وفات یافت پس گذشت بر من جمعا که طعام نخوردم و دست می شستم و نیزه رفت از دست من بوی مشک و در شواهد النبوة می آرد که
پرسید و شد علی رضی الله عنه از سبب نعم و حفظ وی گفت چون غسل داده شد آنحضرت راجع شد آب در پلکهای پس بر داشته من زبان خود را از
و فرود هم پس میدانم قوت حفظ خود از وی و کفن داده شد آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم در سه جانه سفید از نپه که بود در وی قمیص
و مختلف آمد دست روایات در کفن آنحضرت و صحیح همین است که در حدیث عایشه آمده لیکن اختلاف کرده اند و تفسیر قول عایشه که گفت
نبود روی قمیص و عمامه بعضی گفته اند که او آنست که سه جامه بود برای قمیص و عمامه که مجموع پنج باشد و گفته اند که صحیح آنست که پهنه
این عبارت آنست که قمیص و عمامه در کفن آنحضرت نبود وی گفت که جمهور علماء برین اند و چنانکه میگویند که زیاده بر سه مکره است و زیاده
جائز غیر مستحب است و زوجه مالکیه مستحب است مردان او را از او زنا زانو که ترست و زوجه خفیه کفن سه جامه است ازار و قمیص و لفافه
و زوجه متاخرین ایشان عمامه مستحب است از برای علماء و تحقیقه فی کتب الفقه و نماز گذاردند بر آنحضرت تنهاتنها و امامت نکرد هیچکس جماعه
جماعه می آمدند و نماز می گذاردند و چون نهادند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در قبر و شقران که یکی از موالی آنحضرت بود صلی الله
علیه و آله و سلم قطیفه شمر اندید که آنحضرت روز خیمه یافته بود و گاهی می پوشید و گاهی می بستند و این در زیر آنحضرت در قبر نهادند گفتند
که بعد از کسی که از این شد و بنا کردند در قبر آنحضرت بخشهای خام و گفته اند که مجموع بهشت بود چون فارغ شدند از نهادن خشتها
بیرون آوردند قطیفه را و علماء اتفاق دارند بر کراهت نهادن قطیفه و مانند آن زیر مرده در قبر و گردانیده شد قبر آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم مسطوح و پاشیده شد بروی آب و مشهور آنست که مستم بود یعنی بر وضع کوهان و تسنیم قبر مستحب است و برین اندامه اربعه
و غیر ایشان کوفتن کرده شد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روز شنبه و دفن کرده شد در شب چهارشنبه و بعضی گفته اند روز شنبه
بعده تن آفتاب و اول صحیح ترست و ندیدم که در مرفیة گفتند اهل بیت آنحضرت و اصحاب ذکر کرده ایم با آنرا و باقی احوال مرض موت
و دفن و آنچه متعلق است بآن در رساله جدید اسمی بجا شست فی ستمت من احکام است و اینها اینقدر کافی است . . . الفصل الاول

عن البراء روایت است از برار بن عازب که از شاهیه انصاریست و اول شاهیه وی خندق است پس از آن صغیر بود فتح کرد وی در
را و حاضر شد با امیر المؤمنین علی بن ابی طالب جل صغیرین و نهروان را و مرد کوفه در زبان صععب بن الزبیر که حاکم بود از جانب برادر خود و بعد
این زبیر قال گفت برادر بن عازب اول من قدم علینا من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صععب بن عمرو بن ام کلثوم نخستین کسی که

قد وحم آور واز که بدرینه بر یا یعنی بر انصار از اصحاب آنحضرت این دو صحابی اند در خبرست که آنحضرت با تمام انصار یعنی از اصحاب خود پیش از هجرت بدرینه فرستاد تا تعلیم قرآن احکام دین بکنند و برای صلح دیگر که در آن دید پس این دو صحابی حبیب القدر را فرستادند بعد از آن در سیهما وند بقرا انما القرآن که می خواندند این دو صحابی بار قرآن را تم جابار و بلال و بعد پسر آمد عمار بن یاسر و بلال ابن رباح و سعد بن ابی وقاص ثم جاب عمار بن الخطاب فی عشرين من اصحاب البنی پسر آمد امیر المؤمنین عمر و دست کس از اصحاب غیر صلی الله علیه و سلم ثم جاب ابی عبد از ان آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز است اهل المذنبه و جابش فی حمم پس ندیدم اهل مدینه را که شادمان شده باشند چیزی بخوشا و مان شدن ایشان بآمدن آنحضرت حتی را است الولاده و اصعبیان یقولون تا آنکه دیدم من دخترگان را و پسرگان امی گفتند در رسول الله این پیغمبر خداست صلی الله علیه و آله و سلم قد جاب تحقیق آمده و ولایه جمع و لیدر هت تا بیتی دختر که لید فی تابعی پسر و ولیده گاهی داده را نیز گویند اگر چه کسیر و باشد ثابا جی فرات هیچ اسم یک الاعلی پس نیاید آنحضرت تا آنکه خواندم من شنیدم آنم سوره و هیچ اسم یک الاعلی یعنی این سوره در پیش آمدن آنحضرت آموخته بودم فی سوره ثلثها من المفصل با سوره تمامی بگیر مانند آن از مفصل و معنی مفصل در باب الفتره از کتاب الصلوة معلوم شده است و این حدیث دلالت دارد بر آنکه این سوره در مکه نازل شده باشد و درین کلامی است که در شرح ذکر کرده ایم در راه البخاری ۲۰۰ و عن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جلس علی المنبر و است

از ابی سعید خدری که آنحضرت نشست بر منبر و بود آن در مرض موت آنحضرت به پنج شب پیش از موت فقال ان عبد خیر و الله من ان یوتیه من زمره الدنیا ماشا و بعین ما عند من یسیر گفت آنحضرت که بنده بودم که خیر گردانیدم خدای تعالی میان این که بدیدم او را از دنیا و نعمت دنیا هر چه خواهد وی تعالی یا هر چه خواهد آن بنده و میان چیزی که نزد خداست از ثواب آخرت فاحتمار ما عند من یسیر اختیار کرد و برگزید آن بنده چیزی را که نزد خداست از ثواب آخرت فیکلی ابو بکر پس گریه کرد ابو بکر بشنیدن این سخن از آنحضرت فان گفت ابو بکر خطا با آنحضرت کرده و دنیا را با ما و او ما را با این ما و ما در آن مافدای تو با و فحی بنا له پس گفت کردیم ما را ابو بکر را فقال الناس لظروا

الی هذا الشیخ غیر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عن عبد خیر الله تعالی من ان یوتیه من زمره الدنیا و بعین ما عند من یسیر گفت مردم نگاه کنید به بجانب این پیغمبر پدید آمد آنحضرت از حال بنده که خیر گردانیدم خدای تعالی او را میان آنکه بدیدم او را از دنیا و میان آنچه نزد او است و به یقول و آن پیغمبر بدید دنیا را با ما و او ما را با این ما و ما در آن مافدای تو با و فحی بنا له پس گفت کردیم ما را ابو بکر را فقال الناس لظروا

بن عمار قال صلی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت عقبه بن عامر که صحابی مشهور است و احوال او در مواضع متعدده نوشته شده است نماز خواند که در آنحضرت عاقبتی احد بعد ثمان نهمین کشتگان غزوه احد بعد از هشت سال از دفن ایشان کالموع و تلاها یروا الاموات مانند و دواع مرزندگان او مردگان او و اموال مرزندگان رحمت جلست آن حضرت از دنیا بود و مردگان را حجت نقطاع دعا و استغفار و از ایشان این در آخر زمان حیات آنحضرت بود و مراد صلوٰه نماز جنازه است و این مؤیدند به جنفیه است که قائل اند نماز گذاردن بر

و نرو شافعی که قائل است بدان مراد دعاست و تحقیق این محبت و شرح سفر السعاده بسیار کرده است و درین شرح نیز در محاش گذشت تطعم المنبر برآمد آنحضرت نمبر افعال انی بین یکم قرطاس گفت آنحضرت بدستی من در پیش شما و فرط بفتح فا و ا آنکه پیش و در منزل برای رست کردن دلو درین و پاک کردن چاه و جز آن و کار سازی منزل مراد پیش رفتن آنحضرت است بدراخت بر کار سازی است و تهیه اسباب نجات و شفاعت ایشان انا علیکم شهید من بر شما گویم گو ای مهدی بقیه و طاعت و قبول و تقوی اسلام و ان موعده کم المحض و بدستی که وعده گاه دیدار و میقات ملاقات میان من و شما محض که نرسد و انی لا انظر الیه و بدستی من این گاه میکند می بینم چون انانی مقامی بدو حال آنکه من درین جای خودم و انی قد اعطیت مغایع خزائن الارض و بدستی که من تحقیق داده شده و هم کلیه مای زمین اشارت است بمالک شدن است خزاین ملوک ماضیه و جز آنرا و اما و خزاین معنوی مغایع آسمان زمین و ملک و ملکوت است تخصیص زمین نداد و انی است انشی علیکم ان لشکر ابعدی و بدستی من منیر سم بر شما شکر شدن و کارگشایی شما را پس ازین و لکن انشی علیکم الدنيا ان تناقوا فیها و لکن منیر سم بر شما و انرا که غیبت کنید و میل کنید در دنیا ناقص غیبت کردن نفس چیز اگر انجا که غیبت کرده میشود در روی منافست غیبت کردن در چیزی بطریق مسارات و معارضه و از بعضی هم زیاد کرده اند بعضی را و بیان این عبارت را که تفقدها ایشتم من کنید میان خود و متلکوا پس هلاک شوید کما هلاک من کان قبلکم حیث انما هلاک شد کسانیکه بودند پیش از شما متفق علیه ۲۰۰ و عن عائشه قالت ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم توفی فی منی گفت عائشه بدستی از نعمتهای خدا بر من که مخصوص گردانید مرا با این است که آنحضرت قبض کرده شد و خانه من زیرا که آنحضرت استیذان کرد از اون مطهره را که مرض وی در خانه عایشه کرده شود و فی یومی و در روز نوبت من یعنی با وجود آنکه آنحضرت در مدت مرض تا وقت وفات در خانه عایشه بود و روز وفات موافق نوبت عایشه نیز افتاد و بین بحری و بحری و قبض کرده شد آنحضرت میان سینه من و گردن من حجر بفتح سین و سکون حایینه در اصل معنی شش است حجر و حجر پیش سینه زیرا که آنحضرت تکیه داشت در آن وقت بر سینه عایشه و ان اسد جمع بین ریحی و ریحی عند موت و از نعمتهای خدا بر من است که خدای تعالی جمع کرد میان آب و من و آب و من آنحضرت نزد موت آنحضرت این معنی همیشه نعمت است و در وقت موت عظیم تر است که وقت نعمتهای برکات است یا بیان واقع میکند که حصول این نعمت در آن وقت بود بعد از ان بیان تقریب وجود این نعمت میکند و میگوید و دخل علی در آمد بر من عبد الرحمن بن ابی بکر و وی بر او عایشه بود و دیده السواک در وی سواک بود و انما ندمه رسول الله و من تکیه دهنده پیغمبر خدا بود صلی الله علیه و آله و سلم فراتیه نیز نظر الیه پس دیدم من آنحضرت که نگاه میکند بسوی عبد الرحمن که سواک در دست داشت یا بسوی سواک و عرفتم ای سواک و شناختم من که آنحضرت دست میدارد که سواک کند فعلت آخذ و لکن پس گفتم من آیا بگیرم من سواک را برای توفاتش را بر سه ان نعمت است اشارت کرد آنحضرت بسبارک خود که آری بگیر تشارت الیه پس گفتم سواک را از دست عبد الرحمن یعنی آنحضرت اوم گرفت و کرد فاشد علیه نیست آید سواک بر آنحضرت و قلت آری لکن و گفتم نرم گردانم سواک را برای توفاتش را بر سه ان نعمت نیست پس نرم گردانیدم فامره پس گذرانید آنحضرت سواک را بر دندان بردن و بین دیدید که آنها را در پیش آنحضرت کوزه بود که در وی آب بود و کوزه بفتح را کوزه آب خوردن بجهل میخوردن بی بینی اسباب

پس گشت آنحضرت که می در آرد بر دو دست خود را در آب نمیخورد و بعد میگوید
 لا اله الا الله ان الموت سكرات بدرستی که مروت را نختیهاست سكرة الموت لفتح سین و سکون کفایت شدت و هم غشی اوست
 و این نیز در اصل از سكرت یعنی مستی و از اینجا معلوم میشود که سكرات آنحضرت یک نوع حرارتی بود معارض بدن شریف که هیچ آب اطفا
 آن میکردند چنانکه در روحمی در آید از شدت آنکه خلافت را میباید شد نسبت بحال شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم این هم عظیمی نمود و از
 قول عایشه که گفت رشک نمیدم بر هیچ کس با سانی موت بعد از آنچه دیدم از سختی موت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فانه و با سانی
 هم نصیب بد بپسریستاده کرد و آنحضرت دست شریف خود را بمحل بقول آن گشت که میگوید فی الرفیق الاعلی یعنی بگردان خداوند ابراهیم
 در رفیق اعلی یا میخواست در آمدن در رفیق اعلی و در راهی آمده که فرمود آنحضرت الرفیق الاعلی اختیار کردم رفیق اعلی را حتی قبض و با
 یدها تا آنکه قبض کرده شد آنحضرت نایل کرد و پایان افتاد دست شریف وی و در مراد رفیق اعلی اقوال است بعضی گفته اند که مراد از او
 انبیاست که ساکن اند در اعلی علین و حضرت اقدس چنانکه در حدیث دیگر واقع شده است مع انبیین و اصدیقین و حسن و کرماتین
 و رفیق اعظم است واقع میشود بر واحد و کثیر اما ملا اعلی عالم ملکوت است و بعضی گفته اند مراد رفیق اعلی حضرت رب العزیز
 است و اطلاق رفیق بر وی تعالی است و در حدیث آمده است ان الله رفیق محیب الرفیق فی الامر و مویدان این است آنچه در بعضی
 اخبار آمده است که جبرئیل آمد گفت که خدای تعالی شایسته است و نیز سید و اندر آن بودن در دنیا و آمدن اینجا فرمود آنحضرت آنحضرت آنحضرت
 الا اعلی و الله اعلم و بعضی رفیق اعلی را برشت نیز میگویند و در بعضی روایات آمده است و مراد رفیق اعلی

رفیق است رواه البخاری و عیونها و انت سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يقول ما من شیء یمرض الا یرض من الدنيا والاخرة
 هم از عایشه است گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت نیست هیچ پیغمبری که بیمار شود و مرا آنکه بخیر گردانید و شیو و میان دنیا و آخرت یعنی بدست
 او اختیار میدهند که اگر خواهد در دنیا باشد و اگر خواهد با آخرت خرامد و گمان فی شکوة الذی قبض بود آنحضرت در بیماری خود که قبض کرده شد
 و روی و در بعضی نسخ قبض نمیدانند هر چه شدیدتر گرفت آنحضرت را حال سخت و بجهت موعده و تشدید عا و جمله درشتی آواز و فی
 بر گلو گرفتگی نسیمه بقول آن شنیدم آنحضرت را که میگوید من الذین نعمت علیهم من انبیین و اصدیقین الشهداء و اصحابنا اختیار کردیم
 صحبت با آن کسان که انعام کرده بود بر ایشان که پیغمبران و دست گرداران و شهدان و نیکوکاران اند فعلت ان خیر عایشه
 میگوید یعنی الله عیها پس نمیدم بر این عبارت که آنحضرت بخیر گردانید و شد و این کلام در جواب تنخیر گفت با اختیار شوق بیرون رفتن
 از دنیا متفق میباشد و سخن سپس قال لما نقل انبی صلی الله علیه و آله و سلم جعل تنفسیا الکر بگفت انس منبکامیکه گران شد سخت
 گشت و در آنحضرت گشت آنحضرت که میگوید بهوش میگردد و اورا محنت و شدت مرض فاطمه و اکرب اباه پس گفت فاطمه
 ای الله و شدت بر روی چو غمی در حال انما یس علی ابیک رب بعد از این گفت آنحضرت مفاطره نیست بر پدر تو محنت و شدت
 بعد از امر و کرد و نیاست و چون با آخرت میرد و آنجا میرد و در حدیث است فلما مات فالتا پس چون گذشت آنحضرت گفت فاطمه در نزد
 آنحضرت با اباباه ای و من اجاب باوعا و اجابت کرد و رفت پروردگاری را که خانه او را پیشگاه خود و یا اباه من حبه الفردوس ما و اه

ای

ای پسر من ای کسیکه پشت من علی است یا ابتاه الی جبرئیل تنه او ای پسر من جبرئیل علی سر سینه خرم او را می گویم نزد وی و تو نیز می کنی
اورا نمی بینی چون و سکون عین خبر موت کسی رسانیدن فلما دفن فالت فاطمه یا انس پس هنگامی که دفن کرده شد آنحضرت گفت
فاطمه رضای انس اطابت انفسکم ان تحثوا علی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ورتون ثلثه مضمون است و در نسخ شیخ نیست التراب یا
خوشتر شد و خرسند شد نفسهای شما که کنید از دوزخ بریزید بر منمیر خدا خاک را حتی بشکسته خاک نخین بر روی کسی رواه البخاری - ۲۰

الفصل الثانی عن انس قال لما قدم رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم المدينة گفت انس وقتی که قدم آنحضرت در مدینه گذاشت
کردند تا آمد مردم تا آنکه نسبت اجسته بجا هم بازی کردند چشمان بجز بهای خود چنانکه عادت ایشان است حرابیکه جابحه جمع است
بفتح نیزه خرد و شمشیر فی الصرح حریب دستی و نایزه حرابیکه جماعت فرحا قدمه از جهت شاد شدن مرقدم آنحضرت را

صلی الله علیه و آله وسلم رواه ابو داود و فی روایة الداری و در روایت داری چنین آمده است که قال گفت انس ما را این بود با قطکان سن
و لا اذ من یوم دخل علینا فیه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ندیم من هیچ روزی را هرگز که بود نیک تر و نور روشن تر از روزی که

در آمد بر ما پسر خدا در خوشی و شادمانی و محبت و سرور و لهما صلی الله علیه و آله وسلم و ما را این بود با قطکان سن و لا اذ من یوم دخل علینا فیه رسول
صلی الله علیه و آله وسلم ندیم من هیچ روزی را هرگز که بود نیک تر و نور روشن تر از روزی که بود نیک تر و نور روشن تر از روزی که

در آمد بر ما پسر خدا در خوشی و شادمانی و محبت و سرور و لهما صلی الله علیه و آله وسلم و ما را این بود با قطکان سن و لا اذ من یوم دخل علینا فیه رسول
صلی الله علیه و آله وسلم ندیم من هیچ روزی را هرگز که بود نیک تر و نور روشن تر از روزی که بود نیک تر و نور روشن تر از روزی که

در آمد بر ما پسر خدا در خوشی و شادمانی و محبت و سرور و لهما صلی الله علیه و آله وسلم و ما را این بود با قطکان سن و لا اذ من یوم دخل علینا فیه رسول
صلی الله علیه و آله وسلم ندیم من هیچ روزی را هرگز که بود نیک تر و نور روشن تر از روزی که بود نیک تر و نور روشن تر از روزی که

در آمد بر ما پسر خدا در خوشی و شادمانی و محبت و سرور و لهما صلی الله علیه و آله وسلم و ما را این بود با قطکان سن و لا اذ من یوم دخل علینا فیه رسول
صلی الله علیه و آله وسلم ندیم من هیچ روزی را هرگز که بود نیک تر و نور روشن تر از روزی که بود نیک تر و نور روشن تر از روزی که

در آمد بر ما پسر خدا در خوشی و شادمانی و محبت و سرور و لهما صلی الله علیه و آله وسلم و ما را این بود با قطکان سن و لا اذ من یوم دخل علینا فیه رسول
صلی الله علیه و آله وسلم ندیم من هیچ روزی را هرگز که بود نیک تر و نور روشن تر از روزی که بود نیک تر و نور روشن تر از روزی که

در آمد بر ما پسر خدا در خوشی و شادمانی و محبت و سرور و لهما صلی الله علیه و آله وسلم و ما را این بود با قطکان سن و لا اذ من یوم دخل علینا فیه رسول
صلی الله علیه و آله وسلم ندیم من هیچ روزی را هرگز که بود نیک تر و نور روشن تر از روزی که بود نیک تر و نور روشن تر از روزی که

در آمد بر ما پسر خدا در خوشی و شادمانی و محبت و سرور و لهما صلی الله علیه و آله وسلم و ما را این بود با قطکان سن و لا اذ من یوم دخل علینا فیه رسول
صلی الله علیه و آله وسلم ندیم من هیچ روزی را هرگز که بود نیک تر و نور روشن تر از روزی که بود نیک تر و نور روشن تر از روزی که

در آمد بر ما پسر خدا در خوشی و شادمانی و محبت و سرور و لهما صلی الله علیه و آله وسلم و ما را این بود با قطکان سن و لا اذ من یوم دخل علینا فیه رسول
صلی الله علیه و آله وسلم ندیم من هیچ روزی را هرگز که بود نیک تر و نور روشن تر از روزی که بود نیک تر و نور روشن تر از روزی که

که هرگز قبض کرده نشود و روح هیچ پیغمبری حتی بر می مقصد من آنچه تا آنکه نمود و شو و آن پیغمبر را حاجی شست او در شست و بر
بفتح باینز آمده است یعنی تمامی بنیان پیغمبر حاجی شست خود را از بهشت هم پیغمبر از آن مخیر ساخته میشود و آن پیغمبر اگر می خواهد
بدگاه و مایا و اگر میخواهی هم در دنیا بپوش و این صورت پیغمبر است از برای اظهار شرف و عزت انبیا در نگاه صمدیت و الا آنچه
حکمت الهیه شدنی است و ایشان نیز همان را اختیار می کنند که باطن حکمت قالت عایشه فلما نزل بضم نون و سر
زای یعنی نزول کرده شد با حضرت یعنی نازل شد بوی ملک الموت و فتحات نیز روایت است و در روایتی فلما نزلت به نیز
آمده یعنی نزول کرد نیست یعنی مرگ با حضرت و راسه علی نخدی و حال آنکه سر آنحضرت بر آن من بود عتی علیه بیوشی انگذده شد
بروی یعنی بیوش شد ثم افاق پسر بیوش آمد فاختص بصره الی اسقف پس بلند گردید میان خود را بجانب سقف خانه ثم قال پسر
گفت اللهم الرفیق الاعلی خداوند اختیار کرد هم رفیق اعلی را قالت اذن لا یخیرنا الا کفتم من اکنون که اختیار می کند آن عالم را اختیار
نمکن ما را قالت گفت عایشه و عرفت انه احدیث الذی کان یجدنا بوجع و صبح شناختیم من که این مصدوق همان خبر است
که بود آنحضرت که خبر پیدا و ما را در حال تخت فی قوله انه لم یقبض شی قط حتی بر می مقصد من آنچه تا آنکه نمود و شو و آن پیغمبر را حاجی شست
کرده نشود و هیچ پیغمبری هرگز تمامی بنیان حاجی شست خود را از بهشت پسر پیغمبر گردانیده میشود پس این دیدن بجانب شست بود
و گفتن این سخن اللهم الرفیق الاعلی جواب آن تخمیر بود و از اینجا استیناسی آن قول که مراد بر رفیق اعلی بهشت است میتوان
قالت عایشه فکان از کلمه کلمه بها البنی صلی الله علیه و آله و سلم قوله گفت عایشه پس بود پس سخن که کلام آن کلام آنحضرت
این قول او بود که اللهم الرفیق الاعلی رفیق علیه ۰۲ و عمرها قالت کان صل الله علیه و آله و سلم
یقول فی مرضه الذی مات فیه و هم از عایشه است که گفت بود آنحضرت که می گفت در بیماری خود که فوت کرد در آن بیماری
یا عایشه ما ازال احد الیه الطعام الذی اکلت تخمیر می عایشه همیشه بود من که می یافتم در طعامی را که خورده بودم تخمیر می گفت
که زهر آلود کرده آنرا اگر چه تاثیر کرد در هلاک برای ظهور معجزه ولیکن الهی از وی باقی بود و نگاه گاه ظهور مسکر و دوها او ان وجه انقطاع
ابهری من ذلک السم و این وقت یافتن من است بریده شدن رگ دل مرا از آن زهر و ابرو بهر بفتح همزه و کون موحده و فتح بارگ دل
کذا فی الصحاح و در قاموس گفته ابرو شست و گوشت در شست و رگ گردن است و چون این متعلق است بدل با عین شبار از رگ
دل نیز گویند ظاهر حکمت الهی عزیمه قضای آن کرد که اثر آن زهر را در وقت موت ظاهر گردید از برای حصول مرتبه شهادت
چنانکه میگویند که ابو بکر صدیق رضی الله عنه با زهر مامور بود که در فاجعه حیرت گردید بود و راه البخاری ۰۳ و عین ابن عباس رضی الله عنهما قال
لما حضر رسول الله گفت ابن عباس هنگامی که حضور کرده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یعنی حاضر شده او را موت مراد ایام مرگ است
که در آن حضور موت بود و آن روز پیشین بود و وفات روز و شنبه واقع شد و فی ایهیت رجال شهر عمر بن الخطاب در خانه مردان
بوده اند که در بیان ایشان عمر بود رضی الله عنه قال البنی گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم طموا کتبکم کتابا بن فضلوا العبد بیا
نویسم برای شما نوشته که هرگز گمراه نشوید بعد از آن فقال عمر قد غلب علیه الوجع پس گفت عمر تحقیق غالب است بر آن حضرت در و

بنا